

تأثیر حضور آمریکا در افغانستان بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر واقع‌گرایی تهاجمی (۲۰۱۲-۲۰۰۱)

نوذر شفییعی^۱

صدیف عطائی^۲

مهرداد پهلوانی^۳

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به دلیل و اتخاذ سیاست‌های تهاجمی نسبت به افغانستان، امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران تحت تأثیر این حضور قرار گرفت. بنابراین با توجه به سیاست خارجی آمریکا در عرصه افغانستان، شناخت تهدیدهای ناشی از این حضور برای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران الزامی می‌باشد. سیاست‌های اعلامی و اعمالی آمریکا در افغانستان به نحوی طراحی شده است که سیاست‌های اعمالی کاملاً در تقابل با امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد.

این مقاله به دنبال تبیین و بازگشایی بهتر و بیشتر سیاست‌های تهاجمی آمریکا در افغانستان و تأثیر آنها بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ می‌باشد. با توجه به موقعیت ژئواستراتژیک، ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک جمهوری اسلامی ایران، همواره امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران به دلیل حضور آمریکا در محیط پیرامونی این کشور، امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران تهدید شده است. حضور نظامی آمریکا در افغانستان در قالب واقع‌گرایی تهاجمی قابلیت توضیح دارد و بر اساس آن می‌توان تأثیرگذاری رویکرد تهاجمی آمریکا در افغانستان بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران را در حوزه‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مورد بررسی قرار داد.

واژگان کلیدی: ایالات متحده آمریکا، افغانستان، امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران و واقع‌گرایی تهاجمی.

Email: shafiee2@hotmail.com

^۱. نویسنده مسئول، استادیار دانشگاه اصفهان، ایران.

^۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران.

Email: sodaifataei@yahoo.com

^۳. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای گرایش، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران

Email: pahlavani.mehr@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۲/۱/۲۵، تاریخ پذیرش: ۹۲/۲/۱۸

مقدمه

حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، رویدادی تاریخی در سطح بین‌المللی قلمداد می‌شود که در آن ساختمان‌های تجارت جهانی در نیویورک و ساختمان پنتاگون در واشنگتن به گونه‌ای غیرقابل تصور هدف حملات انتحاری قرار گرفت. (افتخاری، ۱۳۸۳: ۲۵۲) می‌توان گفت به همان اندازه که خود این حادثه شگفت‌انگیز بود، پیامدهای آن نیز بر قلمروهای مختلف روابط بین‌الملل تأثیر بسیار عمیق بر جای گذارد. بارزترین وجه تأثیر حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از دو جنبه مورد توجه است: نخست اینکه آمریکا از سیاست چندجانبه‌گرایی^۱ خود پس از جنگ سرد دست کشید و به سمت سیاست یک‌جانبه‌گرایی^۲ و تثبیت طرح نظم نوین جهانی^۳ حرکت کرد و دیگر اینکه بسیج جهانی برای مقابله با تروریسم را به وجود آورد که حمله به افغانستان نقطه آغاز آن به شمار می‌رود. ایالات متحده آمریکا با تشکیل ائتلاف ضدتروریسم به افغانستان حمله کرد تا گروه طالبان و شبکه القاعده را که مظنون اصلی حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بود از پای درآورد. اگرچه حضور آمریکا در افغانستان با هدف اعلامی مبارزه با تروریسم و از بین بردن طالبان و القاعده انجام شد ولی در ورای این سیاست، اهداف اعمالی دیگری برای این حضور نظامی آمریکا در افغانستان وجود دارد.

حضور آمریکا در افغانستان به دلیل همسایگی و دارا بودن مشترکات فرهنگی و سیاسی افغانستان با جمهوری اسلامی ایران به طور مستقیم بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران تأثیرگذار است (Stepanova, 2009: 8). وجود نیروهای طالبان در افغانستان و تقابلات ایدئولوژیک و طرفداری بعضی از کشورهای منطقه از آنها، موجبات تهدید جمهوری اسلامی ایران را فراهم نموده بود، بنابراین در ابتدا جمهوری اسلامی ایران و آمریکا در نابودی طالبان و متحدان آن و برقراری ثبات دائمی در افغانستان منافع مشترک داشته‌اند؛ اما با این حال از همان ابتدای امر، تقابلات جمهوری اسلامی ایران و آمریکا در افغانستان به مرور نمود می‌یافت. معضلات امنیتی جمهوری اسلامی ایران از جانب افغانستان در دوران قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ دارای شدت و ضعف‌هایی بوده و ابعاد گوناگونی را شامل می‌گردید. با حضور

^۱. Multilateralism

^۲. Unilateralism

^۳. New World Order

آمریکا در افغانستان و اشغال این کشور، از یک طرف، تهدیدهای گذشته ناشی از همسایگی ایران با افغانستان همچون بحث مواد مخدر و آوارگان با نوسانات مختلفی روبه‌رو شد و از طرف دیگر، تهدیدهایی جدید در حوزه‌های دیگر به وجود آمد که تا قبل از حضور آمریکا در افغانستان موضوعیت نداشت (Maley, 1998: 95).

با توجه به موقعیت استراتژیک جمهوری اسلامی ایران و تاثیر مستقیم حضور نیروهای آمریکایی در افغانستان بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، مقاله حاضر به دنبال واکاوی سه ضلع جمهوری اسلامی ایران، افغانستان و حضور آمریکا در افغانستان می‌باشد. سوال اصلی مقاله آن است که حضور آمریکا در افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران را در چه حوزه‌هایی مورد تهدید قرار داده است؟ در این راستا سوالات فرعی پژوهش عبارت هستند از:

- استراتژی امنیت ملی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بر چه اساسی می‌باشد؟
- نگاه آمریکا به افغانستان، قبل و بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بر چه اساسی قابل بررسی است؟

- استراتژی تهاجمی آمریکا در افغانستان، امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران را در چه حوزه‌هایی مورد تهدید قرار داده است؟

یافته مقاله آن است که حضور نظامی ایالات متحده آمریکا در افغانستان، بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، در قالب می‌باشد تهاجمی قابلیت توضیح و تحلیل داشته و بر این اساس در میان مدت موجب تهدید علیه امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در حوزه‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گردیده است. بنابراین در این زمینه مباحثی همچون برکناری طالبان از قدرت، نبود یک دولت مرکزی نیرومند، ایجاد پایگاه‌های نظامی در همسایگی جمهوری اسلامی ایران، تاثیر بر خط لوله نفت آسیای مرکزی، تاثیرگذاری بر نقش منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، مواد مخدر، حضور آوارگان افغانی در ایران از جمله مواردی است که با حضور آمریکا در افغانستان امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران مورد تهدید قرار گرفته است.

چارچوب نظری

چارچوب نظری این مقاله ترکیبی از نظریه‌های مرتبط با امنیت ملی در نظام بین‌الملل و می‌باشد تهاجمی به عنوان ساختار فکری حاکم بر تصمیم‌گیران آمریکایی برای

حمله به افغانستان می‌باشد. به ظن نگارنده، نظریه واقع‌گرایی تهاجمی مناسب‌ترین چارچوب نظری برای ایجاد فهم از دلایل حضور آمریکا در افغانستان می‌باشد. البته پرواضح است که هیچ کدام از نظریه‌های روابط بین‌الملل قادر به پوشش تمامی جنبه‌های عمل سیاسی نیستند. در ادامه مهم‌ترین مفاهیم و مفروضات نظریه مذکور را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

مفهوم امنیت از موضوعات محوری در مباحث مطرح شده توسط دانشمندان علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، سیاستمداران، فلاسفه، استراتژیست‌ها و نظامیان می‌باشد. هرکس این واژه را متناسب با نوع جهان‌بینی و رویکرد معرفت‌شناختی که دارد، تعریف کرده است. برخی از اندیشمندان امنیت را با توانایی تأمین منافع مترادف دانسته‌اند و گروهی دیگر آن را نبود تهدید تعریف کرده‌اند. بیشتر نویسندگان به این اکتفا کرده‌اند که امنیت را با نبود تهدید نظامی یا حفاظت از ملت در برابر براندازی یا حمله خارجی برابر قرار دهند (طیب، ۱۳۷۱: ۳). برای کشورهایی که درصد افزایش قدرت و موقعیت خویش در صحنه منطقه‌ای و بین‌المللی هستند، امنیت به معنای توانایی در وادار کردن سایر کشورها به ویژه همسایگان نسبت به همکاری و عمل کردن طبق نظرها، تقاضاها و هدف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی آنها می‌باشد؛ امنیت برای اینگونه کشورها به معنی حفظ منطقه نفوذ، تسلط بر مناطق استراتژیک و راه‌های آبی بین‌المللی است (اسدی، ۱۳۸۵: ۱۱۲). مکتب کپنهاک امنیت را دارای ابعاد پنجگانه متفاوتی می‌داند که عبارت هستند از نظامی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی - اجتماعی و زیست محیطی (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۴۱-۱۴۲).

از دید بوزان ابعاد امنیت به طور کامل در عالم واقع قابل تفکیک نمی‌باشند و هر بعد از امنیت و تأمین آن به نحوی وابسته به ابعاد دیگر و تأمین آنها است. بر اساس واقعیت‌های حاکم بر سیاست بین‌الملل و رویکرد آمریکایی بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در فضای سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه که حمله به افغانستان و اشغال این کشور نیز نشأت گرفته از این تفکر است، رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی^۱، قدرت تبیین بیشتری برای این پژوهش دارد. باید این رویکرد را که یکی از اصلی‌ترین رویکردهای واقع‌گرایان در طراحی مدل امنیتی است، به عنوان چهارچوب نظری معرفی کنیم. در یک نگاه کلی، مهمترین دلیل گزینش این رویکرد، تغییر عملی در

^۱. Offensive realism

سیاست‌های آمریکا نسبت به حوادث بین‌المللی است که پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ با کنار نهادن کامل سیاست‌های تدافعی^۱ دهه ۱۹۹۰ میلادی، به اتخاذ سیاست تهاجمی^۲ روی آورد. جان مرشایمر^۳ مروج رویکرد تهاجمی در واقع‌گرایی است. این رویکرد بر شبیه‌سازی قدرت به منزله هدف تا کسب جایگاه هژمونیک در نظام بین‌الملل به عنوان رفتار اصلی دولت‌ها، خصوصاً قدرت‌های بزرگ تأکید دارد. بنابراین، واقع‌گرایی تهاجمی شاخه‌ای از مکتب واقع‌گرایی است که مانند واقع‌گرایی کلاسیک مفروضه‌هایی چون قدرت، امنیت، دولت، آناژشی و قدرت‌های بزرگ مؤلفه‌های اصلی آن را تشکیل می‌دهند. جان مرشایمر در تئوری خود اساساً بر قدرت‌های بزرگ متمرکز شده است؛ زیرا به نظر وی، آنها از بیشترین قدرت تأثیرگذاری در صحنه سیاست بین‌الملل برخوردارند. وی می‌گوید سرنوشت تمامی دولت‌ها اعم از قدرت‌های بزرگ و کوچک، از طریق تصمیم‌ها و اقدامات دولت‌هایی تعیین می‌شود که بیشترین توانایی‌ها را سهمیم داشته باشند (Meashiemer, 2001: 4).

حال با توجه به گزاره‌های رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی و همچنین ذکر این نکته که حملات پیشگیرانه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به عنوان استراتژی امنیت ملی^۴ آمریکا شناخته شد، در اینجا باید در ابتدای امر حضور آمریکا در افغانستان را با توجه به حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و تهدیداتی که از این ناحیه بر آمریکا متحمل شد، مورد توجه قرار داد؛ زیرا با این حملات، آمریکا خود را در موقعیتی دید که احتمال داشت ضربه‌های بیشتری متوجه آن باشد و تضعیف قدرت خود را پیش‌بینی می‌کرد. بنابراین آمریکا به این نتیجه رسید که باید ضرب‌شستی را نشان دهد تا بتواند با نمایان ساختن قدرت بیشتر خود و عملی کردن یک‌جانبه‌گرایی که از بعد از جنگ سرد با مطرح شدن نظم نوین جهانی به صورت بخشی از سیاست خارجی آمریکا در آمده بود، به اهداف بین‌المللی و منطقه‌ای خود برسد و از طرفی دیگر به لحاظ ظرفیت‌های نظامی و از همه مهم‌تر گستردگی جهانی ارزش‌های فرهنگی لیبرالیسم، خود را دارای حق یافته و بنا بر این نظریه به اشاعه ارزش‌های خود روی آورد (معین‌الدینی، ۱۳۸۸: ۵۲-۵۴). ایالات متحده با مطرح کردن جنگ پیشگیرانه که آخرین لایه الگو رویکرد تهاجمی است به افغانستان حمله کرد. جنگ پیشگیرانه‌ای که دولت بوش

^۱. Defensive Policy

^۲. Offensive Policy

^۳. John J. Mearsheimer

^۴. National Security Strategy

علیه طالبان در افغانستان به راه انداخت، بر این اساس قابل تحلیل می‌باشد. براساس رویکرد نظریه تهاجمی، هرگونه به چالش طلبیده شدن هنجارها و ارزش‌های لیبرالیسم با پاسخی شدید روبرو خواهد شد که این امر در خصوص اشغال افغانستان و جنگ علیه گروه تروریستی القاعده توسط ایالات متحده آمریکا نمود عینی یافت (دهشیار، ۱۳۸۳: ۴۰-۳۸).

در این دوره آمریکا با تثبیت یک‌جانبه‌گرایی به عنوان محور اصلی سیاست خارجی، با استراتژی دخالت نظامی با موضوعات بین‌المللی برخورد می‌نماید. در مورد جمهوری اسلامی ایران این تقابل، هم ناشی از قدرت منطقه‌ای ایران که شامل موقعیت ژئوپلیتیک و ژئوانرژی می‌شود و هم از ماهیت ایدئولوژیکی انقلاب اسلامی ایران می‌باشد که به دلیل الهام بخشی آن در منطقه منافع آمریکا را به نحوی به خطر می‌اندازد. ابعاد و مسائل امنیتی به وجود آمده در قبال جمهوری اسلامی ایران که پس از سقوط طالبان از جانب افغانستان تقویت شده است، از رویکرد تهاجمی که آمریکا در ابتدا برای حمله به افغانستان طرح ریزی کرده بود و برای توجیه اهداف هژمونیک خود به کار می‌برد، نشأت می‌گیرد. بدین سبب، سیاست‌هایی که از نظر ایالات متحده "افزایش امنیت منطقه‌ای" تعبیر می‌شود، همزمان برای جمهوری اسلامی ایران "کاهش امنیت منطقه‌ای" تلقی می‌گردد (برزگر، ۱۳۸۸: ۱۲۳). همچنین آمریکا به دنبال نهادینه کردن سیاست‌های تهاجمی خود در منطقه می‌باشد که این سیاست‌ها حتی می‌تواند فشارها را بر ایران در صحنه بین‌المللی افزایش دهد.

در این مقاله که به روش توصیفی - تحلیلی و بیان رابطه علی و معلولی میان پدیده‌ها، به رشته نگارش درآمده است برای پاسخ دادن به سؤال اصلی پژوهش در سه بهره تنظیم گردیده است. بهره اول به دنبال فهم استراتژی امنیت ملی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ می‌باشد، بهره دوم به تحول سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران در دوران قبل و بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در افغانستان پرداخته می‌شود و بهره سوم با توجه به حضور آمریکا در افغانستان به گزینه‌های تاثیرگذار بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد. در ابتدا استراتژی امنیت ملی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بهره اول: استراتژی امنیت ملی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

حمله آمریکا به افغانستان پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مستقیماً متأثر از سیاست‌های اتخاذی ناشی از سیاست خارجی و استراتژی امنیت ملی جدیدی بود که پس از

دوران جنگ سرد و دوران گذار ناشی از آن برای آمریکا به وجود آمده بود. بنابراین بهره اول به دنبال فهم استراتژی امنیت ملی آمریکا در دوران پس از وقوع این حادثه و شناخت رهیافت سیاست خارجی آمریکا در این دوران نسبت به افغانستان و در نهایت شناخت هدف اصلی حمله به افغانستان می‌باشد.

الف) فهم استراتژی امنیت ملی آمریکا در دوران پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱:

وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ باعث شد تا سیاست خارجی آمریکا از سرگردانی دوران پس از جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی خارج شده و هویت جدیدی به آن بخشیده شود به نوعی که با خلق دشمن جدید به نام "تروریسم"، زمینه برای بهره‌برداری آمریکا از این دشمن برای حل مشکلات خود در نظام بین‌الملل فراهم کرد. به عبارتی دیگر، تروریسم به سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ هویت بخشید. با وقوع این حادثه، راهبرد جدیدی در عرصه سیاست خارجی آمریکا ظهور یافت که به نوعی نویددهنده عصر جدیدی در نظام بین‌الملل بوده است. در این دوره سردمداران و رهبران آمریکا فرصت مناسبی را به دست آوردند تا از رهگذر آن بتوانند در راستای دفاع از منافع خود، پیشبرد یک‌جانبه‌گرایی^۱ و دوری از چندجانبه‌گرایی^۲ و شکل‌دهی هژمونی^۳ آمریکا بر جهان، راهبرد حمله پیش‌دستانه^۴ و جنگ پیش‌گیرانه^۵ را در پیش گیرند؛ در واقع، حمله پیش‌دستانه نشان‌دهنده تحول اساسی در راهبرد سیاست خارجی آمریکا بود که منطبق راهبردی این کشور را از بازدارندگی^۶ و ابهام راهبردی به جهت‌گیری روشن و شفاف "پیشگیری و پیش‌دستی" با تکیه بر حمله و تهاجم به اهداف تروریستی، سلاح‌های کشتار جمعی و دولت‌های سرکش^۷ از نگاه آمریکا سوق داد (فلاح نژاد، ۱۳۸۸: ۲۷۱). تبعات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به حدی بود که پدیده سیاست خارجی آمریکا با روی کار آمدن بوش پسر، انقلابی از اندیشه‌های نومحافظه‌کاری را به دنبال آورد و جهت‌گیری جدیدی ایجاد کرد که می‌توان آن را سخت‌افزارانه یا نظامی‌محور دانست (افتخاری، ۱۳۸۳: ۲۵۴). بنابراین در راهبردهای کلان

^۱. Unilateralism

^۲. Multilateralism

^۳. Hegemony

^۴. Pre-emptive

^۵. preventive

^۶. Deterrence

^۷. Rogue States

سیاست خارجی آمریکا، یک جانبه‌گرایی با محوریت قدرت‌های نظامی بر چندجانبه‌گرایی و همکاری بین‌المللی با محوریت قدرت اقتصادی و تجاری غلبه کرد. این رویداد تاریخی به یک دهه خشنودی آمریکاییان و سرمستی‌شان در مورد پایان جنگ سرد و فروپاشی رقیب ایدئولوژیک پایان داد و دوره جدیدی را آغاز کرد که معمولاً از آن به عنوان "عصر ترور" یاد می‌شود (یزدان فام، ۱۳۸۴: ۹).

در اینجا باید اشاره داشت که تمامی گزاره‌های اشاره شده، در راستای رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ قرار می‌گیرد. سیاست مبارزه با تروریسم بعد از یک دهه، این فرصت را در اختیار رهبران آمریکا قرار داد که استراتژی متناسب با منافع آمریکا در عصر امنیتی جدید را با توجه به ارزش‌های خود شکل دهند. بنابراین تحولات بین‌المللی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و تک قطبی بودن نظام بین‌الملل ایجاب کرد که آمریکا رویکرد تهاجمی را برگزیند و سیاست خارجی خود را از رویکرد تدافعی که به مدت ۵۰ سال سیاست حاکم بر استراتژی‌های کلان دفاعی-امنیتی این کشور بود به رویکرد تهاجمی تبدیل کند (دهشیار، ۱۳۸۶: ۱۷۲).

دو عامل نومحافظه‌کاری که جنبشی مبتنی بر سیاست خارجی جنگ طلبانه و وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ می‌باشد، موجبات نظامی و امنیتی شدن هر چه بیشتر فضای بین‌المللی را فراهم آورد. در نتیجه، این گرایش باعث امنیتی‌تر شدن عرصه‌های مختلف بین‌المللی به ویژه در سطح مناطق می‌شود و به همین سبب منطقه خاورمیانه پس از وقوع این حادثه در مطالعات سیاست خارجی تیم نومحافظه‌کاران از اهمیت بالایی برخوردار می‌شود (سجادپور، ۱۳۸۰: ۹۹۳-۹۶۷). بوش در خصوص چیرگی نظامی‌گری بر سیاست خارجی آمریکا اظهار داشت: «اگر ضروری باشد ما از زور استفاده می‌کنیم... ما از این حادثه یک درس بزرگ فرا گرفته‌ایم و آن اینکه باید به مقابله با تهدیدها برویم قبل از اینکه این تهدیدها به سراغ ما بیایند، ما باید آنها را جلوتر ناپود کنیم.» (The National Security Strategy of US, 2002)

ب) شناخت رهیافت سیاست خارجی آمریکا در دوران پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱
نسبت به افغانستان: پیش از حوادث یازدهم سپتامبر، بن لادن و گروه القاعده یکی از اصلی‌ترین گروه‌های ضد آمریکایی شناخته شدند. حتی کلینتون نیز در دوران ریاست جمهوری خود تلاش زیادی کرد تا بن‌لادن از سودان اخراج شود (تمنا، ۱۳۸۷: ۱۶۲-۱۶۱). آمریکا با اینکه از پناه گرفتن بن لادن در افغانستان خبر داشت ولی ترجیح داد که از

گسترش اقدامات تروریستی القاعده به داخل آمریکا جلوگیری کند. پس از آنکه در ۷ اوت ۱۹۹۸، انفجاری در سفارتخانه‌های ایالات متحده در دارالسلام (تانزانیا) و نایروبی (کنیا) صورت گرفت، دولت کلینتون با معرفی کردن بن لادن به عنوان عامل این جریان، افغانستان و پایگاه‌های طالبان و القاعده را مورد حملات موشک‌های کروز ایالات متحده قرار داد. پس از آن با وقوع اقدامات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که در عمل باعث اهمیت پیدا کردن مذهب و رادیکالیسم مذهبی در روابط بین‌الملل شد، سیاست خارجی آمریکا نیز مبارزه با تروریسم و گروه‌های تروریستی را در صدر اولویت‌های خود قرار داد، به گونه‌ای که ماهیت تروریسم و نحوه مقابله با آن در سطوح تصمیم‌گیری و اجرایی ایالات متحده با پهنه ژئوپلیتیکی آسیای غربی پیوند خورد (سجادپور، ۱۳۸۷: ۱۴۵) و افغانستان از مهم‌ترین کشورهای تهدیدزا در زمینه تروریسم محسوب گردید.

در خصوص ترکیبی بودن عناصر تهدیدات امنیتی جدید برای ایالات متحده، افغانستان زمان طالبان، آمیزه‌ای از دولت‌های شکست خورده^۱ و تروریسم را در دیدگاه امنیتی استراتژیست‌های آمریکایی در برداشت. از آنجا که افغانستان فاقد یک دولت مشروع و قانونی بود و در عمل دولتی شکست خورده محسوب می‌گردید به محلی برای پرورش تروریست‌ها تبدیل شده بود و آمریکا در پی آن بود تا با پایان دادن به حکومت طالبان در جهت تأمین امنیت خود اقدام کند (سجادپور، ۱۳۸۷: ۱۴۸-۱۴۷). واشنگتن توانست افکار عمومی را با سناریوی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ همراه سازد و با استفاده از کنترل رسانه‌ای خود، افکار عمومی مردم را به سمت خواسته‌های خود سوق دهد. در اولین واکنش نسبت به حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، جورج دبلیو بوش^۲، رئیس جمهور وقت و سایر مقامات ارشد آمریکا با استناد به اسناد و مدارک گردآوری شده توسط کمیسیون تعیین شده برای بررسی این حادثه، اسامه بن لادن و شبکه القاعده را به عنوان مسبب اصلی این حملات تروریستی در آمریکا معرفی کردند (J. Feith, 2008: 88).

در فراگرد بحران و پیش از آغاز عملیات نظامی آمریکا در افغانستان با نام عملیات آزادی جاودان^۳، با وجود شدت گرفتن دامنه تهدیدهای دولت بوش علیه حکومت طالبان،

^۱. Failed State

^۲. George W. Bush

^۳. Operation Enduring Freedom

نهایتاً به دو دلیل چندجانبه‌گرایی نمادین و یک‌جانبه‌گرایی عمل‌گرایانه آمریکا در افغانستان عینیت یافت که به سقوط طالبان انجامید:

۱- به دلیل شرایط خاص جغرافیایی و دشواری‌های ناشی از عملیات نظامی در افغانستان، حکومت طالبان مواضع اعلامی دولت بوش در باب مداخله نظامی را تا حدودی غیر واقعی و سست ارزیابی می‌کرد، بنابراین استراتژی عدم انعطاف و مخاطره‌پذیری را در پیش گرفت.

۲- به دنبال اقدام نظامی دولت بوش در افغانستان، هر چند اعتبار عمل تهدیدهای اعلام شده اثبات شد و حجم تهدیدها بیش از سطح حداکثر خطر بود، ولی تداوم رویکردهای غیر منطقی طالبان حتی با وجود تعدیل‌هایی در مواضع اولیه به سرنگونی این حکومت انجامید (ستاری، ۱۳۸۱: ۲۷-۲۶). این حمله در نظر سیاستمداران آمریکایی به عنوان نقطه شروع و گزینه نخست برای جنگ با تروریسم و گروه‌های سازمان یافته مطرح شد تا بتوانند با حضور در افغانستان به دیگر مقاصد خود که مبتنی بر رویکرد تهاجمی پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بود، دست یابند.

ج) شناخت هدف اصلی حمله به افغانستان: حمله آمریکا به افغانستان را که در شرایط خاص صورت گرفت، می‌توان آغاز تکوین رهنامه‌ای دانست که یکسال بعد به نام "دکترین بوش یا حمله پیشگیرانه" معروف شد. گرایشی که مطابق آن، افغانستان به عنوان آزمونی برای اهداف بلند مدت آمریکا در نظام بین‌الملل قرن بیست و یکم بود. مبارزه با تروریسم، ابزار خوبی برای مشروع جلوه دادن این اهداف بود. مطالعه دیپلماسی آمریکا در افغانستان پس از حمله به این کشور، اصول هنجاری و منافع ترکیب شده در سیاست خارجی آمریکا که نشأت گرفته از اصول دکترین بوش پسر می‌باشد را نشان می‌دهد. در این دوره نجات جهان از شر تروریسم، دعوت از جهان برای پیشبرد دیپلماسی آمریکا در افغانستان، شبیه‌سازی تاریخی و رهبری جهان، مبانی هنجاری سیاست‌گذاری خارجی آمریکا در افغانستان را تشکیل می‌دادند (اشتریان، ۱۳۸۲: ۱۳۶۶). این حمله مقدمه‌ای بر استراتژی بزرگ آمریکا است که جزئیات آن یکسال بعد در استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ آشکار شد. همچنین این ایده در سند استراتژی امنیت ملی که در سال ۲۰۰۶، در دوره دوم بوش پسر منتشر شد نیز انعکاس یافت. بر این اساس، مفهوم "تفوق"^۱ نقطه کانونی

^۱. Supremacy

راهبرد امنیت ملی آمریکا را شکل می‌داد (واعظی، ۱۳۸۸: ۷۰۷). در واقع، از نظر نظام بین‌الملل، حمله آمریکا به افغانستان هم به عنوان جبران ضعف امنیت داخلی آمریکا و هم نشان دادن نوعی توان آمریکا در بعد نظامی به شمار می‌رفت که افغانستان مرحله اول و عراق مرحله بعدی آن بود (ظریف، ۱۳۹۱). با گذشت زمان و مستقر شدن نیروهای آمریکایی در افغانستان اهداف کوتاه مدت و بلند مدت آمریکا از اشغال افغانستان که همان سیاست اعلامی^۱ مبارزه با تروریسم و سیاست اعمالی^۲ تثبیت هژمونی آمریکایی در منطقه را شامل می‌شود، از یکدیگر قابل تفکیک است.

در ابتدا، استراتژی آمریکا در افغانستان چند هدف را دنبال می‌کرد، از جمله: مبارزه با تروریسم و خنثی کردن القاعده، تأمین امنیت و تضمین یک کشور دموکراتیک در افغانستان و مبارزه با قاچاق مواد مخدر. ولی آمریکا در ورای هدف‌های محدودی چون کشتن یا دستگیری بن‌لادن و سرکوب طالبان، اهداف گسترده‌تری را فراتر از مرزهای افغانستان دنبال می‌کرده است. در واقع مبارزه با تروریسم هدف کوتاه‌مدت و دستاویزی را برای تثبیت نقش هژمونی آمریکا در جامعه جهانی به عنوان هدفی بلندمدت، فراهم ساخت. بنابراین نکته‌ای که در این بهره به آن اشاره شد آن است که آمریکا در دوران ریاست جمهوری بوش پسر و اتخاذ رویکرد تهاجمی با شعار مبارزه با تروریسم و حضور نظامی در افغانستان کوشید با بهره‌گیری از خصایص ژئوپلیتیک این کشور مقدمات نهادینه‌سازی و هنجارسازی هژمونی خود را هموار سازد.

بهره دوم: تحول سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران قبل و بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در افغانستان

دو کشور ایران و افغانستان از علقه‌ها و پیوندهای عمیق تاریخی، فرهنگی، قومی و مذهبی برخوردار می‌باشند. افغانستان بخشی از سرزمین‌هایی است که به لحاظ تاریخی و فرهنگی در گستره سرزمین‌های ایرانی قرار گرفته و در قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی، به تدریج در پی سیاست‌های حایل‌سازی انگلستان میان هند و سرزمین‌های مجاور آن، از ایران تجزیه گردید. ناگفته پیداست که به سبب وجود پیوندها و پیوستگی‌های کتمان ناپذیر فرهنگی، سیاسی، جغرافیایی و اقتصادی، میان سرزمین جدا شده افغانستان با سرزمین اصلی ایران، در

^۱. Declared policy

^۲. Policy Action

تمامی سال‌های جدایی این اقلیم، روابط و مناسبات پیوسته‌ای میان دو کشور وجود داشته است. اما در تمامی سطوحی که روابط دو کشور در آن جاری بوده، روابط در سطح سیاسی به میزان زیادی وابسته به نقش و حضور عوامل بیرونی یعنی قدرت‌های بزرگ با حضور منطقه‌ای یا فرامنطقه‌ای بوده است. سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران نسبت به افغانستان در دوران قبل و بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ دارای شاخصه‌های متفاوتی است که آنها را در دو دوره متفاوت می‌توان دسته‌بندی کرد و هر بحثی در خصوص تحول سیاست‌های ایران نسبت به افغانستان باید با شناختی هرچند گذرا از گذشته روابط این دو کشور آغاز گردد تا روشن شود که تحول در روابط دو کشور تا چه حد جدی بوده و چه عواملی به سیاست‌های جدید شکل داده است.

الف - سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران در قبال افغانستان قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱: از ابتدای شکل‌گیری افغانستان، جمهوری اسلامی ایران یکی از بازیگران مهم و تاثیرگذار در تحولات افغانستان بوده است و علت این امر آن است که امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در حوزه شرق کشور به نوعی با امنیت و ثبات در افغانستان گره خورده است. در سیر طولانی تاریخی که مرکزیت قدرت در ایران بارها با تحول و جا به جایی رو به رو شده، افغانستان جایگاه خاص خود را در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران داشته است. موضوعاتی همچون حضور نیروهای خارجی در افغانستان در دوره‌های مختلف، قاچاق مواد مخدر از طریق جمهوری اسلامی ایران، حضور مهاجران افغانی در ایران و درگیری‌ها و تنش‌های داخلی در افغانستان موضوعات مطرحی هستند که تاثیراتی بر امنیت ملی و روابط دو جانبه دو کشور داشته است.

جمهوری اسلامی ایران برای رفع تهدیدات امنیتی خود، افغانستان را در حلقه محیط فوری امنیتی خود قرار داده است. در چارچوب تنظیم سیاست خارجی و راهبرد دفاعی جمهوری اسلامی ایران، عنصر ژئوپلیتیک، نقش مسلط در جهت‌گیری سیاست خارجی در حلقه محیط فوری امنیتی دارد. ماهیت و ویژگی تهدیدها در این حلقه همچون خطرهای ناشی از گسترش جنگ داخلی، رقابت‌های قومی - مذهبی، مسائل مربوط به جابه‌جایی جمعیت و پناهندگان، بی‌ثباتی بر اثر خلا قدرت، فعالیت‌های تروریستی و غیره به گونه‌ای است که ایران سیاست خارجی عملگرایانه را برای تعامل یا تقابل با افغانستان انتخاب می‌کند. بنابراین از یک طرف منطق ساخت قدرت و محیط استراتژیک جمهوری اسلامی ایران،

رویکرد سیاست خارجی را بر مبنای ژئوپلیتیک استوار می‌سازد و از طرف دیگر عنصر ایدئولوژیک مطرح است که در افغانستان با بهره‌گیری از هزاره‌های شیعه و تاجیک‌ها، زمینه‌های افزایش نقش و چانه‌زنی جمهوری اسلامی ایران را در رفع تهدیدهای امنیتی فراهم می‌آورد (برزگر، ۱۳۸۸: ۱۳۶-۱۳۹). از این رو، جمهوری اسلامی ایران نه تنها به عنوان یک کشور اسلامی به سرنوشت افغانستان علاقه‌مند است بلکه ملاحظات امنیتی این علاقه‌مندی را با توجیه ملی و دستیابی به منافع خاص رو به رو می‌سازد.

جمهوری اسلامی ایران همواره در تحکیم روابط خود با افغانستان گام برداشته و در مقاطع حساس در کنار این کشور بوده است. به طور مثال با اشغال نظامی افغانستان توسط قوای اتحاد جماهیر شوروی، جمهوری اسلامی ایران ایران نخستین کشوری بود که از خود واکنش نشان داد (طاهریان، ۱۳۹۱: ۴). همچنین، پس از پیروزی مجاهدین بر نیروهای اتحاد جماهیر شوروی و تشکیل حکومت اسلامی در کابل، جمهوری اسلامی ایران از نخستین کشورهایی بود که حکومت اسلامی را به رسمیت شناخت و در صدد کمک و حمایت از آن برآمد (Millani, 2006: 240-241). با ظهور طالبان در سال ۱۹۹۴ میلادی و تصرف هرات توسط طالبان و شهادت دیپلمات‌های ایرانی در مزار شریف بر شدت نگرانی و عکس‌العمل ایران افزوده شد و در نهایت با تندروی طالبان بنیادگرا در برپا کردن یک رژیم با ثبات که پس از اشغال کابل در ۱۹۹۶ به صورت آشکار مشخص شد، فرصتی تاریخی برای بازگشت بنیادگرایی سنتی فراهم کرد (Maley, 1998: 149) و این باعث شد تا نگرانی جمهوری اسلامی ایران دو چندان شود.

بنابراین جمهوری اسلامی ایران در مقابله با قدرت‌گیری طالبان به شدت در پی ایجاد راهکارهایی بود که بتواند از ضررهای بیشتر از جانب آنها جلوگیری کند. در اصل چهار دلیل عمده برای تقابل ایران با طالبان وجود داشت:

۱- نگرانی از تسلط افراط‌گرایان سنی در افغانستان که از مهم‌ترین همسایگان این کشور است،

۲- پشتیبانی شدن آنها توسط رقبای منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و متحدان آمریکا، همچون پاکستان، عربستان و امارات متحده عربی که این در تضاد با منافع اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران بود،

۳- شکل‌گیری یک ملی‌گرایی پشتون که با متحدان طبیعی جمهوری اسلامی ایران همچون هزاره‌های شیعه و تاجیک‌ها در تضاد بودند (Stepanova, 2009: 5) و با وجود این ساختار قومی و نژادی در جامعه افغانستان کاملاً روشن بود که طالبان به تنهایی نمی‌توانست ثبات و امنیت را در افغانستان برقرار کند (Tarock, 1999: 802) و

۴- جمهوری اسلامی ایران طالبان را به عنوان تروریست‌های مواد مخدر می‌شناخت که پناهگاهی را برای سازمان‌های تروریستی به وجود آورده‌اند (Millani, 2006: 243).

به طور کلی ظهور طالبان در افغانستان از چندین جهت موجبات تهدید امنیت ملی ایران گردید که از مهم‌ترین آنها می‌توان به ایجاد یک رقیب ایدئولوژیک و گسترش‌دهنده رفتار سیاسی سلفی‌گری، کاهش قدرت نسبی جبهه‌ی شمال که مورد حمایت ایران بود، نفوذ گسترده‌ی پاکستان و عربستان به عنوان رقبای سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک در افغانستان که از یکطرف متحدان اصلی آمریکا به شمار می‌رفتند و از طرف دیگر حامیان اصلی طالبان بودند و در نهایت حمایت‌های ایالات متحده از طالبان را نام برد. تحلیلگرانی همچون پیروز مجتهدزاده، هدف ایالات متحده در پشتیبانی از طالبان را در آن مقطع اینگونه بیان می‌کند که: "در جناح خاوری ایران رژیم‌ی حاکمیت پیدا کند که دچار جنون ضد شیعی و ضد جمهوری اسلامی ایران باشد و به عنوان حلقه‌ای از زنجیره آمریکایی محاصره استراتژیک ایران نقش آفرینی کند. در عین حال ایالات متحده امیدوار بود با حاکمیت طالبان موجبات تاسیس لوله‌های گازرسانی ترکمنستان به دریای آزاد از راه افغانستان و پاکستان واقعیت یابد و برنامه منزوی ساختن ایران در ژئوپلیتیک نفت و گاز خزر- آسیای مرکزی تکمیل شود" (مجتهدزاده، ۱۳۷۷: ۱۸). بنابراین از طرف جمهوری اسلامی ایران باید سیاست مناسبی در قبال تحولات افغانستان اتخاذ می‌شد، که می‌بایست مشخصاً بر دو عامل گریز از واکنش و نیز آینده‌نگری و برآورد درست از نقش و توان بالقوه و بالفعل طالبان در شکل‌دادن به تصویر منطقه‌ای مورد نظر نیروهای نیمه پنهان و مؤثری که طالبان را رشد داده یا از عملکرد آنها سود می‌برند، استوار باشد. به طور کلی، تعارضات جمهوری اسلامی ایران و آمریکا در زمان طالبان در افغانستان بر اساس این نکته بود که از یکطرف جمهوری اسلامی ایران از حفظ وضع موجود یعنی قدرت‌گیری ائتلاف شمال پس از خروج اتحاد جماهیر شوروی حمایت می‌کرد و از طرف دیگر آمریکا خواهان حمایت از طالبان و بر هم زدن وضع موجود بود (متقی، ۱۳۸۰: ۳۶۶-۳۶۴). تا اینکه با وقوع حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و اشغال افغانستان توسط آمریکا و سقوط طالبان، معادلات

امنیتی و منطقه‌ای برای جمهوری اسلامی ایران دچار تغییرات بنیادین شد و تهدیدات امنیتی نیز با زمینه‌های متفاوتی با گذشته روبرو گشت.

ب- سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران در قبال افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر

۲۰۰۱: حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ صرف نظر از علل و انگیزه‌های آن، منشا تحولات عظیمی در مفاهیم امنیتی و سیاسی در جهان به ویژه در افغانستان گردید. این حادثه باعث تبدیل شدن افغانستان به کانون توجهات جهانی و نیز همکاری بین‌المللی و برهم خوردن موازنه‌ی قوای داخلی در افغانستان شد. همچنین در سطح بین‌المللی موجب آغاز رایزنی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی با جمهوری اسلامی ایران برای همکاری در خصوص افغانستان و از سوی دیگر تلاش بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای تاثیرگذاری بر این بحران شد. چند دلیل عمده باعث گردید که ایران نیز در مسیر حوادث افغانستان وارد گردد. علاوه بر نابودی طالبان که خود از نظر امنیتی به نفع جمهوری اسلامی ایران بود، بلکه استقرار نیروهای آمریکایی در افغانستان، در قالب گروه آیساف^۱ و پس از آن نیروهای ناتو، مشکلات امنیتی ایران را گسترش می‌داد و جنبه‌های مختلف تهدیدات امنیتی را شامل می‌شد. همچنین علاوه بر عنصر همسایگی عواملی از قبیل قرابت فرهنگی، مشترکات تاریخی و مذهبی، تضاد با مشی گروه طالبان موجب شده بود تا ایران نقش تاریخی خود را در قبال تحولات ناشی از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در افغانستان ایفا نماید.

موقعیت ممتاز و استراتژیک ایران، وجود مرزهای طولانی میان دو کشور، حضور بیش از ۳ میلیون آواره افغانی در ایران، نفوذ تاریخی و فرهنگی ایران در افغانستان، باعث شد که از ابتدا نقش و جایگاه ایران مورد توجه جهانیان و به ویژه کشورهای عضو ائتلاف ضد تروریسم به رهبری آمریکا قرار گیرد. از طرف دیگر حذف طالبان از صحنه سیاسی افغانستان به هدف مشترک ایران و آمریکا مبدل گشت که برای نیل به این هدف همکاری‌هایی را نیز با هم صورت دادند که از طرف ایران حذف طالبان از صحنه سیاسی و اجتماعی افغانستان، از بین رفتن تهدید ایدئولوژیک و امنیتی به عنوان هدف به شمار می‌رفت. پس از سقوط طالبان در کنفرانس بن ۱ در دسامبر سال ۲۰۰۱ میلادی که در اصل در خصوص بررسی اوضاع افغانستان و تصمیم‌گیری برای آینده آن و همچنین پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی آن کشور تشکیل شده بود، جمهوری اسلامی ایران هم در آن حضور فعالی داشت. آمریکا برای

^۱.International Security Assistance Force (ISAF)

اینکه به اهداف استراتژیک خود در قالب نظام بین‌الملل دست یابد، ناگزیر از این بود در این زمینه با جمهوری اسلامی ایران همکاری کند، چون جمهوری اسلامی ایران مهم‌ترین قدرتی بود که در افغانستان، در جبهه مخالف طالبان، هم از نظر سیاسی و هم عملیاتی حضور فعالی داشت، همچنین اینکه ایجاد نوعی دولت در افغانستان بدون مشارکت جمهوری اسلامی ایران غیر ممکن می‌نمود (ظریف، ۱۳۹۱). جمهوری اسلامی ایران در جریان عملیات ائتلاف بین-المللی علیه طالبان و در اجلاس بن ۱ و همچنین تشکیل دولت موقت و انتقالی نقش موثری ایفا کرد که مورد توجه آمریکا قرار گرفت و جامعه جهانی هم این نقش را تأیید کرد. نقش جمهوری اسلامی ایران در کنفرانس بن ۱ و سهم آن در ثبات و توسعه افغانستان تا حدی بود که حتی مقامات رسمی آمریکا نیز آن را مورد تأیید قرار داده‌اند، همچنین ایران حدود ۵۶۰ میلیون دلار برای بازسازی افغانستان در کنفرانس توکیو در سال ۲۰۰۲ به آن کشور اهدا کرد. (Zarif, 2007:75)

در ۵ دسامبر ۲۰۱۱، اجلاس بن ۲ با حضور فعال جمهوری اسلامی ایران برگزار شد و سه هدف اصلی را دنبال می‌کرد. این سه هدف عبارت هستند از: واگذاری تامین امنیت به افغان‌ها؛ تسریع در روند صلح و آشتی ملی و نیز تخصیص اعتبار و کمک جامعه جهانی به افغانستان که این اهداف تا سال ۲۰۱۴ باید تحقق می‌یافت. حال در مورد این سه هدف ایراداتی وارد است، در مورد هدف اول باید گفت که نیروهای بومی باید آموزش لازم را ببینند و امکانات لازم در اختیارشان قرار گیرد، حال آنکه در طول مدت ده سال گذشته که افغانستان در اشغال بوده این اتفاق نیفتاده و چگونه این اتفاق می‌تواند در ۳ سال آینده رخ دهد؟ در مورد هدف دوم همین بس که طالبان به دلیل عدم پذیرش آن به عنوان جزئی از حاکمیت افغانستان در آن کنفرانس شرکت نکرد و پاکستان نیز از شرکت در آن خودداری نمود، این موضوعات موجبات چالش در ایجاد آشتی ملی را فراهم کرد. در مورد هدف سوم نیز باید گفت که عدم وجود امنیت در افغانستان بر هدف سوم نیز تأثیرگذار بوده و زمینه عدم موفقیت آن را فراهم می‌کند (پاک آئین، ۱۳۹۰). در حقیقت بن ۲ بیشتر نوعی بازگشت به گذشته بود و اهمیت خود را از بن ۱ وام گرفت.

در اینجا باید در نظر داشت که جمهوری اسلامی ایران در افغانستان در رابطه با آمریکا، مابه‌ازای ایرانی نخواست، بلکه مابه‌ازای افغانی خواست، یعنی جمهوری اسلامی ایران صرف نظر از روابط خود با آمریکا، صرفاً برای دستیابی به اهداف خود در افغانستان در

چارچوب کنفرانس بن ۱ در کنار آمریکا قرار گرفت (ظریف، ۱۳۹۱). ولی به طور مطلق، جمهوری اسلامی ایران با هژمونی آمریکا مخالف است و حضور آمریکا در کنار مرزهای خود را ناقض امنیت ملی خود می‌داند. بنابراین این حضور، حوزه‌های تهدید امنیتی جدیدی را برای جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک قدرت دارای نفوذ در مسائل افغانستان مطرح کرد که برخی از آنها از قبل وجود داشت و در اثر تحرکات و حضور آمریکا شدت بیشتری گرفت و برخی دیگر همگام با حضور آمریکا در صحنه افغانستان به گونه‌ای نوظهور مطرح شد. بنابراین آنچه در شرایط فعلی برای ایران اهمیت خاصی دارد موضوع ثبات افغانستان است اما این ثبات از سوی آمریکایی‌ها به گونه‌ای تعریف می‌شود که نتیجه آن بی‌ثباتی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. این موضوع نیز نشأت گرفته از این حقیقت است که تضاد ایران با آمریکا به طور خاص در خارج از افغانستان مورد توجه قرار می‌گیرد و این تضاد در صحنه افغانستان نیز به عنوان یکی از مناطق نفوذ جمهوری اسلامی ایران جلوه‌گر می‌شود و تهدیداتی را در حوزه‌های مختلف نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایجاد کرده است.

بهره سوم: موارد تاثیرگذار بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران با حضور آمریکا در افغانستان

اگر چه بر اثر اقدام آمریکا و حذف طالبان از قدرت، حذف یک منبع تهدید دائم امنیتی در مرزهای شرقی صورت گرفته است اما این تغییر، آمریکا را در همسایگی ایران قرار داده است و تقابلات جمهوری اسلامی ایران و آمریکا به عنوان دو کشوری که دارای منافع متعارض در روابط بین الملل هستند و هریک اصول سیاست خارجی منطبق بر اهداف و اصول پذیرفته شده متفاوتی را دارند، بیش از پیش افزایش داده است. همچنین باید به این نکته توجه داشت که ثبات درون‌زا در افغانستان قطعاً به نفع جمهوری اسلامی ایران است ولی ثبات برون‌زایی^۱ که آمریکا آن را به وجود آورد کاملاً در تقابل با امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران قرار می‌گیرد (ملازهی، ۱۳۸۳: ۵۷). استراتژی جمهوری اسلامی ایران در این دوره مبتنی بر عقلانیت ناشی از فضای ایجاد شده پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بوده است که این استراتژی، آمریکا و حضور مستقیم این کشور در حوزه نفوذ منطقه‌ای جمهوری

^۱ . ثبات برون‌زا، ثباتی است که دستیابی به آن با ادامه حضور نیروهای خارجی با هدف ایجاد ثبات حاصل می‌گردد.

اسلامی ایران و مقابله با آن را مدنظر داشته است. حال با توجه به این توضیحات باید به مسائل امنیتی تأثیرگذار بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران از جانب افغانستان و نقش سیاست‌های تهاجمی آمریکا در تشدید و تضعیف آنها طی یک دهه گذشته به عنوان هدف پژوهش پرداخت که در حوزه‌های چهارگانه امنیتی-سیاسی، امنیتی-اقتصادی، امنیتی-نظامی و امنیتی-اجتماعی قابل تقسیم بندی است.

الف- تهدیدات امنیتی-سیاسی: در زمینه تهدیدات سیاسی که موجبات تهدید امنیتی می‌شوند باید به بحث قدرت‌گیری دوباره طالبان و فرآیند ناقص بودن دولت ملت‌سازی در افغانستان پرداخت.

۱- **قدرت‌گیری دوباره طالبان:** در افغانستان دولت تنها بر بخش‌های محدودی از کشور احاطه دارد و نیروهای نظامی طالبان مجدداً در حال گسترش مناطق تحت نفوذ خود می‌باشند. دولت مرکزی به‌رغم آنکه مورد حمایت نیروهای خارجی قرار دارد، نتوانسته است مقبولیت عمومی پیدا کند. همچنین تضاد بین دولت افغانستان و آمریکا در بعضی از حوزه‌ها نیز یکی از عوامل ضعف نیروهای ضد طالبان و برعکس یک عامل مهم در قدرت‌یابی طالبان است (شفیعی، ۱۳۸۸: ۱۱۲). بعد از ۱۰ سال حضور نیروهای آمریکایی و ناتو در افغانستان، وضعیت امنیت در افغانستان نه تنها بهتر نشده است، بلکه رو به وخامت گذاشته است. جنگ افغانستان هم اکنون به یک جنگ فرسایشی تبدیل شده است و ایالات متحده آمریکا با جنگجویان چریکی درگیر است (7: Haji yousefi).

با توجه به ناکامی آمریکا در جنگ علیه طالبان، پس از روی کار آمدن دولت باراک اوباما^۱ در تاریخ ۲۷ مارس ۲۰۰۹، راهبرد جدیدی تحت عنوان استراتژی "آف-پاک" مطرح شد که در آن افغانستان و پاکستان هر دو به عنوان یک منطقه عملیاتی تهدیدزا در نظر گرفته شدند و مدیریت جنگی آمریکا در افغانستان از حالت تدافعی به تهاجمی تغییر یافت، تا حدی که در سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۰، هدف عمده ایالات متحده آمریکا در افغانستان در هم شکستن^۲، از کار انداختن^۳ و شکست^۴ طالبان و القاعده و ویرانی پایگاه‌های آنان در افغانستان و جلوگیری از بازگشت دوباره آنان به صحنه سیاست افغانستان

¹. Barack Obama Administration

². Dismantle

³. Disrupt

⁴. Defeat

عنوان شد (US National Security Strategy, 2010). بنابراین دکترین اوباما، مبارزه با تروریسم بین‌الملل در مقابل دکترین ضد شورش بوش عنوان گردید. با این وجود باید به این نکته توجه داشت که آمریکا بر این گمان است که با افزایش نیروهای نظامی خود در افغانستان می‌تواند گروه‌های افراط‌گرا و تروریستی را به شکست بکشاند اما گرفتار خطایی استراتژیک است، زیرا این نکته در آمریکا مورد توجه قرار نگرفته است که رفتار مردمان و نخبگان در افغانستان از روابط خویشاوندی، معادلات قومی و ملاحظات مذهبی مایه می‌گیرد، و اینکه گروه‌های قومی و قبیله‌ای مخالفان دیرین و سرسخت دولت مرکزی هستند، همان‌هایی که همواره سازنده و بر باددهنده حکومت‌ها بوده‌اند (Marsden, 1999: 102). بنابراین، عوامل داخلی و خارجی، هر دو دست به دست هم دادند تا جریان افراط دوباره شروع به قدرت‌گیری مجدد کند که در این بین مهم‌ترین عامل داخلی، نبود حکومت مرکزی مقتدر و از عوامل خارجی، عمل نکردن نیروهای اشغالگر به تعهداتشان است (طاهریان: ۱۳۹۰) و همچنین تضاد قدرت‌های خارجی در افغانستان همانند پاکستان در حمایت از طالبان را نیز می‌توان در زمره دلایل قدرت‌گیری دوباره جریان افراط قرار داد.

با قدرت‌گیری دوباره این گروه بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های لایه‌ای آنها، موجبات تهدید امنیتی ایران فراهم می‌گردد که مهم‌ترین وجه آن به وجود آمدن معضل تقویت جریان‌های افراطی سلفی برای ایران می‌باشد. در حال حاضر، حملات انتحاری در افغانستان به فعالیت‌های نسل جدید طالبان که به "نئوطالبان"^۱ معروف هستند، نسبت داده می‌شود. اطلاعات در مورد نئوطالبان بسیار محدود است اما به نظر می‌رسد که این گروه با بهره‌گیری از کارایی عملیات انتحاری در عراق، اقدام به سازماندهی عملیات انتحاری در افغانستان کرده است. نئوطالبان به منظور افزایش توان و نفوذ سازمانی، ماهیت خود را از جنبش قومی-مذهبی (پشتونی و سلفی) به یک جنبش ضد اشغالگری و مدافع مذهب تغییر داده است. همین امر باعث شده نفوذ آنها در مناطق مرکزی و شمالی افغانستان افزایش یابد (مهربان، ۱۳۸۷: ۵۰). در جدول شماره یک آماری از تعداد حملات انتحاری در طول

^۱ . نسل جدیدی از طالبان که در پاکستان پرورش یافته و رویکردی انتحاری دارد و در مقایسه با گذشته یک پدید جدید به شمار می‌آید. شاخصه این پدیده، توسعه و شدت عملیات‌های انتحاری است. برای مثال شبکه حقانی به عنوان بخشی از شبکه بدنه طالبان، بسیار تندتر (Harsh) و حرفه‌ای‌تر (Professional) عمل کرده و به نیروهای خارجی وابسته است.

سال‌های ۲۰۱۲-۲۰۰۱ در افغانستان که در اکثریت آنها طالبان نقش اساسی را داشته‌اند و در مقابل سیر افزایشی تعداد کشته‌شدگان نیروهای آمریکایی قابل مشاهده است. هرچند نمی‌توان نقش و نفوذ آمریکا در صحنه افغانستان را برای قدرت‌گیری دوباره طالبان نادیده گرفت، ولی باید اشاره داشت که سیاست‌های آمریکا در زمینه قدرت‌گیری دوباره طالبان در راستای عدم ادامه جنگ در افغانستان و عدم اقدام انتحاری و نظامی علیه نیروهای آمریکایی است و در این زمینه معادله تقابل آمریکا با جمهوری اسلامی ایران بر اساس ایده تقابل ایدئولوژیک طالبان با جمهوری اسلامی ایران است که از گذشته برای جمهوری اسلامی ایران تهدید به شمار می‌رفته است. بنابراین معادله طالبان باید تغییر کند و کشورهای تأثیرگذار در افغانستان در این زمینه تعامل داشته باشند تا بتوان در جهت مهار طالبان و از بین بردن تهدید امنیتی از جانب آنان گام اساسی برداشت.

۲- فرآیند ناقص بودن دولت- ملت‌سازی در افغانستان: مهم‌ترین دغدغه و خواست جمهوری اسلامی ایران در افغانستان ثبات و امنیت پایدار این کشور می‌باشد زیرا یک افغانستان بی‌ثبات، ثبات جمهوری اسلامی ایران به ویژه استان‌های هم‌مرز مناطق غربی افغانستان را تهدید می‌کند. در اینجا باید اشاره کرد، طرح دولت- ملت‌سازی در افغانستان، که موضوع اصلی کنفرانس بن ۱ نیز بود را باید در سه سطح تحلیل در نظر گرفت؛ در سطح داخلی ماهیت جامعه افغانستان در سطح منطقه‌ای سیاست کشورهای منطقه مانند پاکستان که مانعی را در این مسیر ایجاد می‌کنند و در سطح جهانی آثار اشغال این کشور مطرح است (ظریف: ۱۳۹۱). بنابراین ثبات در افغانستان در سایه پایه‌های سه‌گانه در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و جهانی قابل حصول خواهد بود. در سطح داخلی حصول فهم مشترک بین اقوام و گروه‌های مختلف در سطح منطقه‌ای همکاری پایدار کشورهای همسایه در عرصه افغانستان و در سطح جهانی یاری رساندن بدون تحمیل الگوهای بیگانه بر ساختار سیاسی- اجتماعی جامعه افغانستان، پایه‌های اصلی ثبات در افغانستان را محکم خواهند کرد (Hagerty, 2000: 106).

هدف استراتژیک جمهوری اسلامی ایران در قبال افغانستان با تکمیل دولت- ملت‌سازی در این کشور کاملاً منطبق می‌باشد. شاید بتوان ادعا نمود چنین انطباقی را در مورد هیچیک از بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای حاضر در صحنه افغانستان نتوان یافت.

هرچند در جهت بسط حاکمیت دولت افغانستان، جمهوری اسلامی ایران از هیچ گونه کمکی دریغ نورزیده است که از جمله می‌توان به مواردی همچون:

۱- مخالفت صریح با دخالت بیگانگان در امور داخلی افغانستان که در راس آنها آمریکا قرار دارد،

۲- همکاری با حکومت افغانستان برای استقرار نهادهای حاکمیتی خود به ویژه در مناطق غربی کشور و

۳- فراهم ساختن زمینه‌ی حضور افغانستان در مناسبات منطقه‌ای در جهت تثبیت حاکمیت افغانستان اشاره کرد، ولی با این حال دولت و حاکمیت در افغانستان متزلزل بوده و به دلیل حضور و دخالت بیگانگان به ثبات کامل نرسیده است. شکست طرح دولت-ملت‌سازی در افغانستان در تمامی جنبه‌های آن قدرت‌گیری دوباره طالبان را اجتناب‌ناپذیر و اقتدار کنونی آنها را گریزناپذیر ساخته است. تا زمانی که یک دولت مقتدر در تمامی ابعاد آن به وجود نیاید، جنگ‌های داخلی که یک‌سوی آن گروه‌های ضد حکومتی هستند، همیشه در شکل‌های مختلف وجود خواهد داشت (Hagerty, 2000: 106-113).

همچنین در اینجا باید اشاره کرد که سیاست خارجی آمریکا در افغانستان پس از اشغال این کشور، در زمینه دولت-ملت‌سازی در افغانستان و ایجاد تقابل با جمهوری اسلامی ایران دارای دو محور اساسی بوده است که نقطه آغازین آن جلوگیری از شکل‌گیری دولتی همسو با جمهوری اسلامی ایران در افغانستان بوده و نقطه نهایی آن به وجود آمدن دولتی که سیاست‌های آمریکا را در قبال جمهوری اسلامی ایران اجرا کند و با ایجاد ناامنی در مرزهای شرقی، جمهوری اسلامی را به نوعی تحت فشار قرار دهد (عبدالله خانی، ۱۳۸۴: ۸۸). این در حالی است که راهبرد جمهوری اسلامی ایران در برقراری روابط و افزایش مناسبات با افغانستان، بدون در نظر گرفتن دولت‌های حاکم همیشه در راستای توسعه و امنیت این کشور بوده و این سیاست مبتنی بر نگاه آرمانی جمهوری اسلامی ایران در بهبود شرایط کشورهای همسایه و همچنین در راستای منافع ملی به شمار می‌آید (طاهریان، ۱۳۹۰). بنابراین توسعه و امنیت در این کشور جز با تحقق و ایجاد دولت مرکزی مقتدر قابل دستیابی نیست. هر چند به نظر می‌رسد، اقدامات آمریکا در افغانستان گاهی در تضاد با تحقق حکومتی مقتدر در افغانستان بوده است ولی چنانچه دولتی مقتدر ایجاد شود هم منافع داخلی افغانستان را تأمین کرده و هم از ایجاد ناامنی در داخل و در مرزهای افغانستان

جلوگیری می‌کند و بدین وسیله مانع از نفوذ ناامنی به کشورهای همسایه از جمله جمهوری اسلامی ایران می‌گردد.

ب- **تهدیدات امنیتی - نظامی:** در حوزه تهدیدات نظامی و تاثیرات آنها بر امنیت ملی ایران باید به دو مبحث تاثیرگذاری بر قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران به طور کلی و هم مرز شدن نیروهای نظامی آمریکا با ایران اشاره کرد.

۱- **تاثیرگذاری بر قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران:** در واقع، ریشه اصلی تقابل میان ایران و آمریکا بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به تلاش یک بازیگر منطقه‌ای یعنی جمهوری اسلامی ایران برای نقش آفرینی در جهت دستیابی به جایگاه و شان منطقه‌ای خود به منظور دسترسی به فرصت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی منطقه از یک سو و تلاش یک بازیگر جهانی یعنی آمریکا برای تثبیت هژمونی منطقه‌ای در جهت جلوگیری از نقش آفرینی جمهوری اسلامی ایران به عنوان مخالف نظم مورد نظر آمریکا از طرق گوناگون از سوی دیگر است (برزگر، ۱۳۸۵: ۱۶۰).

در اصل ضدیت جمهوری اسلامی ایران با حضور آمریکا در منطقه، ضدیت با آمریکایی شدن و نهادینه شدن سیاست‌های آنها در منطقه نفوذ خود است که افغانستان و آسیای مرکزی نیز جز مهمی از آن می‌باشند (Sariolghalam, 2003: 78). در مقابل، آمریکا نیز افزایش نفوذ ایران در سطح منطقه را با توجه به سابقه سیاست‌ها و ماهیت ضد سلطه و ضد آمریکایی نظام جمهوری اسلامی، تهدید علیه منافع ملی خود در جهت دسترسی به استراتژی‌های دراز مدت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی خود در نظر می‌گیرد (برزگر، ۱۳۸۵: ۱۴۵). ایالات متحده با پیگیری سیاست‌های حضور دراز مدت در افغانستان به نوعی به دنبال ایفای نقش در حوزه قدرت راهبردی جمهوری اسلامی ایران و محدود کردن نقش جمهوری اسلامی ایران در منطقه است در حالی که با حضور طولانی مدت در افغانستان، خود آمریکا به عنوان جانشین تهدیدات امنیتی قبلی تبدیل شده است.

در اینجا همچنین باید به اهداف آمریکا در منطقه به خلیج فارس و کاهش قدرت جمهوری اسلامی ایران در این حوزه با استفاده از موقعیت ژئوپلیتیک افغانستان نیز اشاره کرد. آمریکا با در اختیار داشتن افغانستان به دنبال دستیابی به تامین امنیت انتقال انرژی هم از ناحیه خلیج فارس و هم از ناحیه آسیای مرکزی که راهی به دریای آزاد ندارد، می‌باشد تا بتواند از نفوذ و حوزه مانور جمهوری اسلامی ایران در این زمینه بکاهد. بنابراین آمریکا با

اشغال افغانستان به دنبال استفاده از نقش ارتباطی و ژئواکونومیک آن کشور به عنوان پل ارتباطی بین آسیای مرکزی و خلیج فارس است. پس از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، خاورمیانه به طور عام و خلیج فارس به طور خاص در اهداف استراتژیک آمریکا مهم‌ترین منطقه به عنوان سکوی پرش برای هژمونی بر مناطق دیگر قلمداد شدند (صفوی، ۱۳۸۹: ۱۳). باید اشاره کرد که در حوزه راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۰ ادبیات جدیدی به وجود آمد که آمریکا تلاش همه جانبه‌ای به انجام رسانده است تا زمینه محدودسازی قدرت جمهوری اسلامی ایران را از طریق چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای فراهم آورد (US National Security Strategy, 2010). بر اساس این مولفه‌ها اگر دستگاه سیاست خارجی افغانستان با توجه به موقعیت ژئواستراتژیک این کشور که در قلب سیستم‌های منطقه‌ای مهمی همچون خلیج فارس، آسیای مرکزی و جنوب آسیا قرار دارد به دنبال اتخاذ سیاست‌هایی جدا از سیاست‌های آمریکایی باشد می‌تواند به درستی نقش خود را ایفا کرده و در مقابل، جمهوری اسلامی ایران نیز می‌تواند قدرت منطقه‌ای خود را در این حوزه‌ها به صورت معین و کارآمد و بدون دخالت قدرتی خارجی همچون آمریکا به پیش ببرد.

۲- هم‌مرز شدن نیروهای نظامی آمریکا با جمهوری اسلامی ایران: تحت تاثیر قرار

دادن منطقه جنوب آسیا و نفوذ در مناطق همجوار مانند خلیج فارس و آسیای مرکزی، مهم‌ترین اولویت آمریکا در افغانستان به شمار می‌رود که آمریکا برای رسیدن به این اهداف ترجیح داده است نیروهای نظامی خود و مجموعه‌ای از کشورهای غربی را که در قالب ناتو خودنمایی کرده‌اند را در امر مبارزه با تروریسم در افغانستان شرکت دهد. احداث پایگاه‌های متعدد از سوی آمریکا فی‌نفسه تهدیدی برای ایران محسوب می‌شود اما آنچه موجب نگرانی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد، تثبیت جایگاه نیروهای بیگانه در افغانستان است. جمهوری اسلامی ایران از دو منظر نگران حضور این نیروها است؛ اول اینکه نفس حضور این نیروها در همسایگی جمهوری اسلامی ایران با توجه به نوع روابط جمهوری اسلامی ایران با آمریکا، نوعی تهدید بالقوه علیه جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود و نگرانی دوم نیز بر این مبنا استوار است که ادامه حضور نیروهای نظامی خارجی سبب تشویق توسعه افراط‌گرایی، گسترش تحرکات تروریستی و تشدید فعالیت‌های جاسوسی در منطقه گردیده است که در نتیجه، مانع از ثبات دائمی می‌شود. یکی از مهم‌ترین اهداف ایالات متحده در حمله به افغانستان ایجاد یک پایگاه نظامی در این کشور به

منظور تنگ کردن حلقه محاصره انرژی جمهوری اسلامی ایران به عنوان قلب بیضی انرژی استراتژیک برای تثبیت هژمونی آمریکا می‌باشد (واعظی، ۱۳۸۹: ۳۳).

مقامات امریکایی در بسیاری از موارد اعلام کرده‌اند که تا هر زمانی که ممکن و نیاز است، می‌توانند در افغانستان بمانند و از مقامات افغانستان درخواست کرده‌اند که اجازه احداث پایگاه‌های نظامی بیشتری را به آنها بدهند که این درخواست‌ها در مذاکرات برای تصویب پیمان راهبردی آمریکا و افغانستان مشهود است. ایالات متحده بر حضور درازمدت خود در افغانستان تاکید دارد به همین منظور تاکنون سه بار در سال‌های ۲۰۰۵ میلادی در جریان سفر آقای کرزی به واشنگتن در سال ۲۰۰۸ و در جریان دیدار وزرای خارجه دو کشور و پس از برگزاری کنفرانس بن ۲ در دسامبر سال ۲۰۱۱ با افغانستان اعلامیه‌ای امضا نموده است. این در حالی است که حتی در سفر اوباما به افغانستان در تاریخ ۲ می ۲۰۱۲ که همزمان با تصویب پیمان استراتژیک بین این دو کشور بود، اوباما بر تقبل مسئولیت ماموریت نظامی کشور خود در افغانستان تا پایان پیروزمندانه این ماموریت و حمایت از نیروهای امنیتی افغانستان تاکید ورزید (روستاپور، ۱۳۹۱). دو پایگاه نظامی بگرام در شمال کابل و شینبند در استان فراه، از پایگاه‌های مهم نظامی آمریکا در افغانستان است. حتی احتمال ایجاد پایگاه نظامی در قندهار و مزارشریف نیز دور از انتظار نبوده و نمی‌باشد (Haji Yousefi, 17).

از طرف دیگر، آمریکا پایگاه ماناس گذرگاه شمالی جمهوری اسلامی ایران یعنی در منطقه قفقاز و آسیای مرکزی در قرقیزستان را در اختیار گرفته تا به تدارک نیروهای خود در افغانستان بپردازد. از جانب دیگر آمریکا با تداوم حضور گسترده نظامی با سلاح‌های مدرن و پیشرفته در خلیج فارس، دریای عمان و تقویت پایگاه‌های نظامی در عربستان و دیگر کشورهای عرب حوزه خلیج فارس، جمهوری اسلامی ایران را در مرزهای خاورمیانه محدود کرده و اینک درصدد است که با تاسیس پایگاه‌های نظامی در افغانستان، حلقه‌های محاصره جمهوری اسلامی ایران را کامل کند.

نکته مهمی که در پیمان راهبردی افغانستان و آمریکا وجود دارد، مصونیت نظامیان امریکایی در افغانستان می‌باشد. به دنبال این قرارداد با توجه به اهداف استراتژیک آمریکا در جنوب آسیا و خاورمیانه، ممکن است آمریکا تحریک گردد تا به امضای چنین قراردادی با دیگر کشورهای تحت نفوذ خود نیز اقدام کند و این امر تبدیل به یک سنت شود که چنین موضوعی برای هیچ کدام از کشورهای منطبقه ویژه برای جمهوری اسلامی ایران

قابل قبول نیست. همچنین ابهام در وضعیت آینده پایگاه‌های نظامی آمریکا در افغانستان و عدم شفافیت در نحوه وظایف امنیتی آمریکا از محورهای مهم نگرانی جمهوری اسلامی ایران و کشورهای منطقه است (ابراهیمیان، ۱۳۹۱).

باید توجه داشت که در بلندمدت نیروهای آمریکایی در بحران افغانستان نتوانسته‌اند نه رضایت دولت مرکزی افغانستان و نه رضایت کشورهای منطقه را جلب نمایند. دلیل این مسئله هم آن است که آمریکا با تلقی خود از تغییر ماهیت امنیت در نظام بین‌الملل و همچنین چارچوب‌های حقوقی غیر مستدل به دنبال تقویت جایگاه خود نه تنها در افغانستان بلکه در کشورهای منطقه به عنوان داشتن پایگاه نظامی، تامین انرژی ارزان و تغییر ساختار جغرافیایی منطقه به نفع خود بوده است و جمهوری اسلامی ایران در این زمینه به عنوان هدف اصلی منطقه‌ای در محاصره کامل نیروهای نظامی آمریکایی بوده است.

ج- تهدید امنیتی - اقتصادی: در زمینه تهدید امنیتی - اقتصادی به مهم‌ترین موردی که می‌توان اشاره کرد مبحث نادیده‌گرفتن جمهوری اسلامی ایران در حوزه انتقال انرژی آسیای مرکزی می‌باشد که در ادامه به آن می‌پردازیم:

- نادیده‌گرفتن جمهوری اسلامی ایران در حوزه انتقال انرژی آسیای مرکزی: با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و حاکم شدن گفتمان ژئواکونومیک به عنوان ملاک قدرت در قرن ۲۱، رقابت بر سر منابع انرژی به یکی از مسائل رایج این قرن در مناطق ژئوپلیتیک تبدیل شده است شاید هیچ چیز به اندازه نفت و گاز در سیاست جهان و تحولات ژئوپلیتیک امروز تاثیر نداشته باشد. هر چند افغانستان منابع اقتصادی مهم از جمله انرژی ندارد که بتواند توجه آمریکا را به خود جلب کند، با این وجود اهمی است که به کمک آن می‌توان از خطوط انتقال انرژی محافظت کرد در تکثیر خطوط انتقال انرژی از آن بهره برد و از طریق آن، رفتار کشورهای را که در منافع با آمریکا تضاد دارند، کنترل کرد. اگرچه نفت و گاز دلیل حمله ایالات متحده به افغانستان نبوده است، اما افغانستان جایگاه مهم و کلیدی در برنامه‌های ایالات متحده برای کنترل ذخایر نفت و گاز محصور در خشکی منطقه آسیای مرکزی دارد (صفوی، ۱۳۸۹: ۱۷).

آنچه مسلم است، اهداف راهبردی آمریکا با مساله انرژی پیوند خورده است. از این‌رو، این کشور بر حضور نظامی، اقتصادی و سیاسی خود در ماورای قفقاز و آسیای مرکزی تاکید دارد. اما وجود قدرتی همچون جمهوری اسلامی ایران در راهبردی‌ترین منطقه جهان یعنی خاورمیانه، از

مشکلات اساسی برای استقرار نظم هژمونیک مورد نظر آمریکا در این منطقه و پیرامون آن به شمار می‌رود. در این چارچوب تحلیلی می‌توان گفت، آمریکا با استقرار پایگاه‌های نظامی در کشور افغانستان درصدد است که تامین امنیت منابع انرژی در آسیای مرکزی و دریای خزر و انتقال آن به دیگر مناطق تحت کنترل خود قرار دهد. سلطه هژمونیک آمریکا بر منابع انرژی و لوله‌های انتقال صادرات نفت و گاز منطقه، این کشور را در نیل به سایر اهداف منطقه‌ای خود نیز یاری می‌کند. این در حالی است که جمهوری اسلامی ایران بهترین و کوتاه‌ترین مسیر برای انتقال انرژی منطقه آسیای مرکزی به بازارهای جهانی است و آمریکا همواره در صدد محروم کردن جمهوری اسلامی ایران از مزایای دسترسی به بازار انرژی منطقه بوده تا از موقعیت استراتژیک و ژئوپلیتیک این کشور بکاهد. این در حالی است که از دیدگاه اقتصادی، لوله‌کشی کردن نفت و گاز منطقه خزر- آسیای مرکزی به دنیای خاور و بازارهای جدید مصرف در هند و چین و همچنین به دنیای باختر از راه سرزمین‌های ایرانی، بدون تردید، عملی‌ترین راه قابل رقابت ساختن بهای نفت و گاز صادراتی این منطقه است (مجتهدزاده، ۱۳۸۷: ۱۲۹).

در تقابل با این وضعیت، آمریکا در پی آن است که جمهوری اسلامی ایران را از مسیر انتقال انرژی آسیای مرکزی به بازارهای مصرف جهانی حذف کند. نگاهی به روابط خارجی جمهوری اسلامی ایران در مناطق همجوار نشان می‌دهد که در دهه اخیر ابتکار عمل جمهوری اسلامی ایران در روابط دوجانبه و منطقه‌ای همواره تحت تاثیر آمریکا و ناتو بوده است (مهرورز، ۱۳۹۰: ۱۲۵). مشارکت ندادن جمهوری اسلامی ایران در طرح خط لوله انتقال گاز ناباکو به حاشیه راندن خط لوله صلح بین جمهوری اسلامی ایران، پاکستان و هند از جمله این موارد است. حتی در زمینه خط لوله صلح^۱، خط لوله جایگزینی به نام خط لوله تاپی^۲ نیز مطرح شده است که به وسیله این خط لوله، گاز طبیعی ترکمنستان از طریق افغانستان و پاکستان به هند انتقال داده می‌شود. خط لوله تاپی یا طرح انتقال گاز ترکمنستان، افغانستان، پاکستان و هندوستان که حتی از آن تحت عنوان جاده ابریشم قرن بیست و یکم یاد می‌شود، نخستین بار در سال ۱۹۹۵ با توافق مقدماتی بین ترکمنستان و پاکستان تحت عنوان خط لوله ترنس-افغان مطرح شد.

^۱ . خط لوله صلح که ابتکار جمهوری اسلامی ایران بود، هدف آن انتقال گاز از پارس جنوبی به پاکستان و سپس هند می‌باشد اما فشار آمریکا در کنار بحث امنیت و قیمت، یکی از دلایلی است که تاکنون مانع از پیوستن هند به این خط لوله شده است.

^۲ . Trans-Afghanistan Pipeline

خط لوله تاپی به طور کامل با نادیده گرفتن مسیر جمهوری اسلامی ایران با عبور از خاک همسایگان شرقی به دنبال نادیده گرفتن مسیر ایران می‌باشد. آمریکا نیز از این خط لوله و ایجاد تنوع در مسیرهای صادرات گاز ترکمنستان حمایت می‌کند تا از این طریق علاوه بر اینکه از نفوذ روسیه در منطقه می‌کاهد در پی آن است که نقش جمهوری اسلامی ایران را در صدور گاز خدشه‌دار نماید. در نظر آمریکا ایجاد خط لوله صلح باعث محوریت یافتن نقش و جایگاه جمهوری اسلامی ایران در منطقه و افزایش درآمد اقتصادی و همچنین باعث توسعه مناسبات سیاسی و امنیتی و اقتصادی جمهوری اسلامی ایران با هند و پاکستان و تغییر تراز تجاری به سود جمهوری اسلامی ایران می‌شود. از دیگر دلایل مخالفت آمریکا با این طرح، این است که این طرح را عامل تقویت نفوذ و جایگاه جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس و همچنین به وجود آمدن مزیت خاص رقابتی برای جمهوری اسلامی ایران در منطقه می‌داند. بنابراین هند تحت فشار غرب و آمریکا به منظور تحت فشار قرار دادن جمهوری اسلامی ایران از خط لوله تاپی بیش از خط لوله صلح استقبال کرد و حتی از میز مذاکرات برای امضای آن خارج شد (باوند، ۱۳۹۱: ۳). بنابراین با حذف مسیر جمهوری اسلامی ایران نه تنها جمهوری اسلامی ایران از منافع اقتصادی زیادی محروم می‌شود، بلکه به لحاظ سیاسی و فرهنگی نیز شکستی در سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی خواهد بود. این موضوع از لحاظ توسعه مناسبات جمهوری اسلامی ایران و کشورهای آسیای مرکزی پدیده‌ای منفی است که مستقیماً از اشغال افغانستان و حضور نظامی آمریکا در این منطقه ناشی شده است.

د- **تهدیدات امنیتی - اجتماعی:** در زمینه تهدیدات امنیتی - اجتماعی باید به دو بحث مواد مخدر و آوارگان افغان اشاره کرد.

۱- **مواد مخدر:** مسئله مواد مخدر و قاچاق آن در سال‌های اخیر به یکی از نگرانی‌های اصلی جمهوری اسلامی ایران تبدیل شده است. این مسئله که متأثر از تحولات افغانستان به عنوان تولیدکننده بیشترین مواد مخدر دنیا می‌باشد؛ به صورت روزافزون موجب بروز مشکلات سیاسی - اجتماعی عدیده‌ای در جمهوری اسلامی ایران شده است. تجارت غیرقانونی مواد مخدر نه تنها تهدیدی جدی برای امنیت افغانستان و برنامه بازسازی آن است، بلکه همچنین ثبات منطقه‌ای و بین‌المللی را مختل می‌سازد. پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و در شرایط حضور نیروهای آمریکا و ناتو در افغانستان نرخ تولید مواد مخدر و ترانزیت آن افزایش یافته است این در حالی

است که آمریکا به صراحت اعلام کرده که هدف از حضورش در افغانستان مبارزه با مواد مخدر نبوده، بلکه هدف اصلی مقابله با تروریسم می‌باشد (Buddenberg, 2007). آمریکا با بی‌توجهی نسبت به میزان کاشت و برداشت مواد مخدر، در صدد است با سودی که از آن به دست می‌آید، مانع بروز شورش‌های اجتماعی در افغانستان شود و بهانه حضور آمریکا و غرب پایدار بماند از سوی دیگر، تجارت مواد مخدر می‌تواند به ناامنی مرزها و اخلاص در امور کشورهای همسایه بالاخص جمهوری اسلامی ایران و پاکستان را دامن زند که آمریکا از این مساله منتفع می‌گردد (The New York Times, 2008).

همچنین بر اساس ارزیابی صندوق توسعه و تجارت ملل متحد - آنکتاد^۱ - تولید هروئین در افغانستان پس از اشغال آن توسط آمریکا یعنی در سال ۲۰۰۲ حدود ۶۷۵ درصد افزایش داشته است. (World Drug Report, 2011: 21).

میزان تولید مواد مخدر در افغانستان

سال	۲۰۰۱	۲۰۰۲	۲۰۰۳	۲۰۰۴	۲۰۰۵	۲۰۰۶	۲۰۰۷	۲۰۰۸	۲۰۰۹	۲۰۱۰	۲۰۱۱
میزان تولید	۱۸۵ تن	۳۴۰۰ تن	۳۶۰۰ تن	۴۲۰۰ تن	۴۱۰۰ تن	۶۷۰۰ تن	۸۲۰۰ تن	۷۷۰۰ تن	۶۹۰ تن	۳۲۰۰ تن	۴۸۰۰ تن

Source: United Nation Office on Drug and Crime, **The Opium Situation in Afghanistan**, August 29, 2011 .

جدول فوق نشان می‌دهد که تولید مواد مخدر در افغانستان در سال‌های اخیر نوسانات زیادی داشته و پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ افزایش یافته که بیشتر ناشی از حضور نیروهای اشغالگر به ویژه آمریکا و سیاست‌های این کشور می‌باشد. نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این است که امروزه طالبان با بازیابی قدرت خود، از درآمد حاصل از فروش مواد مخدر برای تامین هزینه جنگ علیه نیروهای خارجی و دولت افغانستان استفاده می‌کند. در واقع، یکی از دلایل قدرت‌یابی مجدد طالبان در سال‌های اخیر تولید مواد مخدر با استفاده از ابزار ترغیب و تهدید کشاورزان از سوی بقایای طالبان می‌باشد. گزارش دفتر مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل اشاره می‌کند که بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۲ گروه طالبان از مالیات و تجارت کشت مواد مخدر، سالانه ۱۹۰ میلیون دلار درآمد

^۱. United Nations Conference on Trade and Development: UNCTAD

داشته است (World Drug Report, 2011: 63). از طرف دیگر آمریکا هیچ تعهدی را در زمینه نابودی زمین‌های کشت خشخاش و جلوگیری از قاچاق آن، برای خود در نظر نگرفته است و حتی در بسیاری از موارد با دنبال کردن سیاست عدم مقابله با افغان‌ها در کشت و تولید مواد مخدر، از آن به عنوان ابزاری که دارای سودی دو وجهی است، بهره برده است. از یک طرف از بیکاری روزافزون در افغانستان جلوگیری کرده و افغان‌ها را مشغول نگاه می‌دارد، بدین دلیل که کشت خشخاش در افغانستان از هر محصول جایگزین دیگری مقرون به صرفه‌تر است و از سوی دیگر خود نیز با قاچاق و بهره‌برداری از آن به سود سرشاری می‌رسد. از دید آمریکا مبارزه با مواد مخدر می‌تواند خود به عاملی آشوب‌ساز و ضد نظم در جامعه افغانستان تبدیل شود؛ زیرا در حال حاضر مهم‌ترین منبع درآمد مردم افغانستان را تولید مواد مخدر تشکیل می‌دهد و اگر آمریکا بخواهد این مهم‌ترین منبع ارتزاق مردم را قطع کند با شورش‌های اجتماعی مواجه می‌شود (شفیعی، ۱۳۸۸: ۱۱۴). مسئله مواد مخدر ناشی از کشت خشخاش و مشتقات آن برای جمهوری اسلامی ایران یک مقوله امنیتی است که نه تنها باعث تحمیل هزینه‌های مادی و انسانی و افزایش حجم مواد مخدر در کشور شده و می‌شود، بلکه در مناطق شرقی کشور ابعاد گسترده‌تری یافته و به نوعی با مطالبات قومی و محلی پیوند می‌خورد (حق پناه، ۱۳۷۷: ۱۴).

از آنجایی که بین ثبات و امنیت افغانستان و میزان کشت و تولید مواد مخدر رابطه تنگاتنگی وجود دارد، نمی‌توان در جمهوری اسلامی ایران مبارزه‌ای جدی و قاطع و بازدارنده علیه ترانزیت و حمل و نقل مواد مخدر انجام داد بدون آن که در داخل افغانستان ثبات کافی و دولت مرکزی قدرتمند و مسئول به وجود آید که بتواند با کشت خشخاش مبارزه کند و همانگونه که در مورد سیاست‌های آمریکا در قبال ایجاد دولت مرکزی قدرتمند بحث شد در اینجا نیز باید اشاره کرد که هنوز دولت مرکزی قدرتمندی برای کنترل تولید و قاچاق مواد مخدر ایجاد نشده است.

۲- آوارگان افغان: حضور ۳۰ ساله آوارگان افغانی در جمهوری اسلامی ایران که تعداد آنان به بیش از سه میلیون نفر می‌رسد و ارتباط برخی از آنان با فعالیت‌های غیر قانونی، از عوامل تهدیدزای امنیتی محسوب می‌شود که هزینه‌های بسیار زیادی را بر پیکره اقتصاد جمهوری اسلامی ایران وارد و فرآیند توسعه اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. از نظر اجتماعی ورود آوارگان بی‌شمار افغانی به افزایش میزان ناهنجاری‌های اجتماعی از جمله اقدامات بزهکارانه،

قانون شکنی، شرارت و فعالیت در زمینه مواد مخدر منجر شده است. طبق گزارش‌های موجود، بیش از ۸ درصد جمعیت افغانستان در جمهوری اسلامی ایران زندگی می‌کنند و در ادامه ازدواج افغانه با اتباع ایرانی که آمار آن بیش از ۵۰ هزار نفر اعلام شده، باعث رسوب و اختلاط جمعیت افغانه در میان ایرانی‌ها شده است (محمدی، ۱۳۸۱: ۱۱۳-۱۱۲).

واقعیت این است که هرگاه افغانستان درگیر بی‌ثباتی و ناامنی بوده است، سیل مهاجرت اتباع افغانی به سمت کشورهای همسایه به ویژه جمهوری اسلامی ایران شدت یافته است. بنابراین اگر افغانستان به ثبات سیاسی و اجتماعی دست یابد، این امید وجود دارد که مهاجرین افغانی به کشور خود بازگردند و هزینه‌های بیشتری را به جمهوری اسلامی ایران تحمیل نکنند (ملازهی، ۱۳۸۳: ۵۰). همچنین پس از حضور نیروهای آمریکایی در افغانستان و اشغال این کشور و شکل‌گیری دولت جدید افغانستان، این دولت اعلام کرده است که کاملاً پذیرای مهاجران است و سعی در بازسازی کشور دارد، اما به دلیل وضعیت بسیار بد اقتصادی و معیشتی که محصول سه دهه بی‌ثباتی و جنگ داخلی است و هم‌چنین ناامن بودن بسیاری از مناطق بر اثر درگیری با نیروهای طالبان و دیگر گروه‌های مسلح، مهاجران چندان رغبتی به بازگشت ندارند. دولت فعلی افغانستان به دلیل ناامنی‌های موجود و نبود ثبات و امنیت اجتماعی هنوز نتوانسته است زیرساخت اقتصادی مناسب برای اشتغال‌زایی و تقویت اقتصاد را فراهم کند و در نتیجه کارگران مهاجر تمایلی ندارند که به افغانستان بازگردند (بهزادی، ۱۳۸۷: ۱۷۵-۱۶۳).

در زمینه فعالیت جمهوری اسلامی ایران برای بازگرداندن مهاجرین افغان به کشورشان باید گفت که طبق آمار اعلام شده در سال ۲۰۰۷، ۷۰۵۴ پناهنده افغانی مقیم جمهوری اسلامی ایران برای بازگشت به وطن خود نام‌نویسی کردند؛ علاوه بر این بیش از ۳۶۳ هزار نفر بدون ثبت نام از آوریل ۲۰۰۷ به وطن خود بازگردانده شدند. در ۱۶ ژانویه ۲۰۰۸ در پی اعتراض رسمی دولت افغانستان به اخراج افغان‌ها، جمهوری اسلامی ایران توافق کرد اخراج افغان‌های غیر قانونی را به حالت تعلیق درآورد. پس از آن دو کشور مذاکره برای صدور سیصد هزار روآید کار برای شهروندان افغان را آغاز نمودند. (امینی، ۱۳۸۸: ۲۳۷-۲۶۶) لذا نتیجه موجود در این بحث آن است که وجود ثبات در افغانستان، تامین‌کننده منافع ملی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران است و بی‌ثباتی به هر دلیل که در افغانستان حاکم شود، تبعات منفی خود را بر امنیت جمهوری اسلامی ایران در پی خواهد داشت و کمترین ضرر آن به راه افتادن مجدد سیل

مهاجرین خواهد بود که پیامدهای منفی حضور آنها تنها به تحمیل هزینه برای ملت ایران که سالانه حدود یک میلیارد دلار برآورد شده است، محدود نمی‌شود. از این رو، اگر همه مسائل ناشی از حضور آوارگان افغانی را در جمهوری اسلامی ایران در نظر بگیریم، می‌توان گفت که حضور آوارگان افغان هزینه‌های سنگینی برای جمهوری اسلامی ایران در برداشته است و اگر افغانستان به ثبات سیاسی و اجتماعی کافی دست یابد، این امید وجود دارد که مهاجرین افغان به کشورشان بازگردند و هزینه‌های بیشتری را به جمهوری اسلامی ایران تحمیل نکنند.

نتیجه گیری

بر اساس مباحث مطرح شده در این مقاله، حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ باعث شد تا سیاست خارجی آمریکا از ابهام راهبردی دوران پس از جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی خارج شده و با خلق دشمن جدید به نام "تروریسم"، زمینه را برای بهره‌برداری از این دشمن برای حل مشکلات خود در نظام بین‌الملل فراهم کند. آمریکا در حمله به افغانستان در ورای اهداف کوتاه مدت اعلامی خود که همان مبارزه با تروریسم و از بین بردن نیروهای حامی تروریسم یعنی طالبان را عنوان کرد به دنبال اهداف بلندمدت و اعمالی بود که تثبیت هژمونی خود را پیگیری می‌کرد. با بررسی اهداف اعلامی و اعمالی آمریکا در افغانستان و سیاست‌های تهاجمی به کار گرفته شده توسط آمریکا در این کشور به این نکته پی‌می‌بریم که تاثیرگذاری آنها بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران کاملاً مشهود است و حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی را شامل شده که هر یک از این حوزه‌ها نیز زیرمجموعه‌های متعددی را در برمی‌گیرد. به طور کلی، باید اشاره کرد که ارتباط مستقیم حضور آمریکا در افغانستان بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران به دلیل همسایگی و دارا بودن مشترکات فرهنگی و سیاسی میان جمهوری اسلامی ایران و افغانستان می‌باشد. در حوزه تهدیدات امنیتی-سیاسی ناشی از حضور آمریکا باید به دو مسئله قدرت‌گیری دوباره طالبان و ناقص بودن فرآیند دولت-ملت‌سازی در افغانستان اشاره کرد که طالبان با داشتن ریشه تقابل ایدئولوژیک با جمهوری اسلامی ایران از پیش از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، با اتخاذ رویکرد انتحاری جدید در قالب نئوطالبان می‌تواند برای ایران مشکل‌ساز شود و در زمینه دولت-ملت‌سازی در افغانستان و ناقص بودن فرآیند آن، آمریکا

با دنبال کردن سیاست عدم تشکیل دولتی همسو با ایران در افغانستان به دنبال کاهش نفوذ ایران می‌باشد. در حوزه‌ی تهدیدات امنیتی- نظامی، آمریکا از یک سو با پذیرش جمهوری اسلامی ایران به عنوان قدرت منطقه‌ای تاثیرگذار به دنبال چالش آفرینی برای نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه‌ی جنوب آسیا، آسیای مرکزی و خلیج فارس می‌باشد و از سوی دیگر با ایجاد پایگاه‌های نظامی به دنبال تنگ‌تر کردن حلقه محاصره جمهوری اسلامی ایران است. در حوزه تهدید امنیتی- اقتصادی، نادیده گرفتن جمهوری اسلامی ایران در حوزه انتقال انرژی آسیای مرکزی مد نظر آمریکا قرار گرفته است و در حوزه تهدیدات امنیتی- اجتماعی، بحث مواد مخدر و آوارگان افغان مطرح است که هرچند هر دو تهدید از گذشته وجود داشته است ولی در دوران پس از ۱۱ سپتامبر میزان تولید، توزیع و قاچاق مواد مخدر افزایش یافته و تمایل آوارگان افغان به دلیل نبود ثبات و امنیت اجتماعی در افغانستان، برای بازگشت بسیار پایین بوده و در نتیجه هر دو مورد هزینه‌های گزافی را بر جمهوری اسلامی ایران تحمیل نموده است. بنابراین یکی از مهم‌ترین اهداف سیاست‌های تهاجمی آمریکا در افغانستان با توجه به حوزه‌های امنیتی اشاره شده، ممانعت از توسعه‌ی نفوذ ایران در مرزهای شرقی می‌باشد.

نکته اساسی این است که در طول یک دهه گذشته سیاست تهاجمی آمریکا نسبت به افغانستان حفظ شده و هر چند این سیاست با شدت و ضعف‌هایی روبه‌رو بوده ولی همواره اصل تهاجم به افغانستان و تثبیت مواضع آمریکا در این کشور دنبال شده است. بدین دلیل پرونده افغانستان پس از گذشت بیش از یک دهه از اشغال آن توسط آمریکا و نیروهای هم‌پیمان آن، نه تنها به نقطه‌ی آخر نرسیده است، بلکه تحولات مختلف همچنان در آن جاری است. نکته اساسی این است که در شرایط کنونی با حضور گسترده آمریکا در منطقه‌ی نفوذ جمهوری اسلامی ایران یعنی افغانستان، محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران با شرایط تهدیدزای نوین حاصل از حضور مستقیم نظامی آمریکا و اعمال سیاست‌های تهاجمی آمریکا در افغانستان مواجه شده است. هرچند شرایط وجود تهدید سخت و جنگ طلبانه از جانب آمریکا برای جمهوری اسلامی ایران فراهم نشده است ولی نگرانی آمریکا از توسعه نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و تلاش در جهت مقابله و مهار این نفوذ، زمینه تهدیدات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی را فراهم نموده است.

منابع و ماخذ

- اسدی، بیژن (۱۳۸۵)، "جایگاه منافع و امنیت ملی در ساختار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران"، فصلنامه *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۸.
- اشتریان، کیومرث (۱۳۸۲)، "سیاست خارجی نظم نوین جهانی آمریکا"، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۶۱.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۳)، "سیاست جهانی در قرن ۲۱، چشم انداز ایرانی"، *امنیت بین‌الملل*، تهران، موسسه مطالعاتی ابرار معاصر.
- امینی، نادر (۱۳۸۸)، "گزارش: اوضاع افغانستان و پیش فرض‌های آن برای صلح و امنیت بین‌الملل"، *مطالعات راهبردی جهان اسلام*.
- برزگر، کیهان (۱۳۸۸)، "سیاست خارجی ایران از منظر می‌باشد، تهاجمی و تدافعی"، فصلنامه *بین‌المللی روابط خارجی*، شماره ۱.
- برزگر، کیهان (۱۳۸۵)، "تضاد نقش‌ها: بررسی ریشه‌های منازعه ایران و آمریکا بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر"، فصلنامه *راهبرد*، شماره ۳۹.
- بهزادی بیرک‌علیا، زهرا (۱۳۸۷)، "پیامدهای حضور افغان‌ها در ایران با تأکید بر مشکلات ناشی از ازدواج‌های غیرقانونی"، *مجموعه مقالات همایش تحولات افغانستان*، تهران: موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
- بوزان، باری (۱۳۷۸)، *مردم، دولت، هراس*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- تمنا، فرامرز (۱۳۸۷)، *سیاست خارجی آمریکا در افغانستان: طرح خاورمیانه بزرگ، دولت - ملت‌سازی و مبارزه با تروریسم*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- حق پناه، جعفر (۱۳۷۷)، "قاچاق مواد مخدر و تاثیر آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران"، فصلنامه *مطالعات راهبردی*، شماره ۲.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۶)، "استراتژی امنیت ملی آمریکا: از رویکرد تدافعی به رویکرد تهاجمی"، فصلنامه *رهیافت‌های سیاسی و اقتصادی*، شماره ۱۰.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۳)، "آمریکا: از استراتژی تدافعی به استراتژی تهاجمی"، فصلنامه *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۴.

- روستاپور، جاوید (۱۳۹۰)، "دیدار اوپاما از افغانستان، سفر در تاریکی، خبر از روشنایی"، قابل دسترسی در: <http://www.khorasanameen.net/php/read.php?id=1191>. تاریخ مشاهده: ۱۲ خردادماه ۱۳۹۲.
- ستاری، سجاد (۱۳۸۱)، "مداخله‌گرایی در افغانستان: ملاحظات و منافع راهبردی آمریکا"، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، شماره ۱۱.
- سجادپور، سید محمد کاظم (۱۳۸۷)، "آسیای غربی، آمریکا و سیستم بین‌المللی: ژئوپلیتیک و هژمونی"، غرب آسیا، نظام بین‌الملل و همگرایی منطقه‌ای، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- سجادپور، سید محمد کاظم (۱۳۸۰)، "ایران و یازدهم سپتامبر: چارچوبی مفهومی برای درک سیاست خارجی"، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۴.
- شفیعی، نوذر (۱۳۸۸)، "بازتولید قدرت در افغانستان: تبیین قدرت‌یابی طالبان"، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال دوم، شماره ۴.
- صفوی، سید یحیی رحیم (۱۳۸۹)، "اهداف ایالات متحده آمریکا در تهاجم نظامی به افغانستان"، فصلنامه جغرافیای انسانی، شماره ۳.
- طاهریان، محمد ابراهیم (۱۳۹۱)، "دیپلماسی رو به جلو"، مصاحبه با ویژه نامه روزنامه شرق، ۳۰ اردیبهشت، سال نهم.
- طاهریان، محمد ابراهیم (۱۳۹۱)، "نشست تخصصی پیمان راهبردی آمریکا و افغانستان، ابعاد و تبعات منطقه‌ای"، موسسه مطالعات ایران و اوراسیا.
- طیب، علیرضا (۱۳۷۱)، "معمای امنیت"، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۴.
- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۴)، امنیت بین‌الملل: فرصت‌ها، تهدیدات و چالش‌های فراروی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: موسسه ابرار معاصر.
- علی ولی‌قلی‌زاده، "خط لوله تاپی: مزیت‌های ژئواکونومیک منطقه‌ای یا تلاش‌های سیاسی برای انزوای ایران"، موسسه مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر، قابل دسترسی در: <http://www.tisri.org/default-697.aspx>. تاریخ مشاهده: ۲ اردیبهشت ۱۳۹۲.
- فلاح‌نژاد، علی (۱۳۸۸)، "سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر"، فصلنامه اطلاعات راهبردی، شماره ۴۴.
- متقی، ابراهیم (۱۳۸۰)، "حمله‌ی نظامی آمریکا به افغانستان: اهداف و پیامدها"، مجله علوم سیاسی، شماره ۱۵.

- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۷)، "جهان سیاسی در سالی که گذشت"، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۱۲۷-۱۲۸.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۷)، "امنیت آسیای غربی در ژئوپلیتیک قرن ۲۱"، *غرب آسیا، نظام بین‌الملل و همگرایی منطقه‌ای*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- محمدی، حسین (۱۳۸۱)، "تأثیر تحولات افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران"، *پایان نامه کارشناسی ارشد*، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه.
- مصاحبه با محسن پاک‌آیین، بررسی اجلاس بن ۲، *ستاد افغانستان وزارت امور خارجه*، تاریخ مصاحبه: ۱۷ دی ۱۳۸۹.
- مصاحبه با محمد ابراهیم طاهریان، بررسی اجلاس بن ۱، *مرکز تحقیقات استراتژیک*، تاریخ مصاحبه: ۲۰ اسفند ۱۳۹۰.
- مصاحبه با محمدجواد ظریف، "الگوی سیاست خارجی آمریکا نسبت به افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر"، *مرکز تحقیقات استراتژیک*، تاریخ مصاحبه: ۷ خرداد ۱۳۹۱.
- معینی‌الدینی، جواد (۱۳۸۸)، "بازدارندگی و تحولات آن در استراتژی نظامی آمریکا پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱"، *فصلنامه مطالعات سیاسی*، شماره ۳.
- ملازهی، پیرمحمد (۱۳۸۳)، "ثبات در افغانستان و نقش آن در امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران"، *آسیا، تهران: موسسه مطالعاتی ابرار معاصر*.
- مهربان، احمد (۱۳۸۷)، "جنگ علیه تروریسم و افزایش حملات انتحاری در عراق و افغانستان"، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۴۸.
- مهرورز، آسیه (۱۳۹۰)، "بررسی تحولات دفاعی-نظامی ناتو پس از ۱۱ سپتامبر و تأثیر آن بر محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران"، *فصلنامه راهبرد دفاعی*، شماره ۳۳.
- هرمیداس باوند، داوود (۱۳۹۱)، "تبدیل تاپی به تهدید"، *روزنامه شرق*، ۸ خرداد، سال ۹.
- واعظی، محمود (۱۳۸۸)، "رویکردهای سیاسی-امنیتی آمریکا در خاورمیانه"، *فصلنامه سیاست خارجی*، شماره ۳.
- واعظی، محمود (۱۳۸۹)، "ایران و تهدیدات ناشی از بی‌ثباتی در افغانستان و پاکستان"، *کانون‌های بحران در آسیا*، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- یزدان‌فام، محمود (۱۳۸۴)، *آمریکای پس از ۱۱ سپتامبر: سیاست داخلی و خارجی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- Policy”, Available at: <http://web.worldbank.org/> , Accessed on: 2013/05/14 .
- Gaddis, John Lewis (2002), “A Grand Strategy of Transformation”, *Foreign Policy*, Available at: http://www.foreignpolicy.com/articles/2002/11/01/a_grand_strategy_of_america/pdf, Accessed on: 2013/04/09.
- Hagerty, Devin T. ed (2000), *South Asia in World Politic*, Lanham, MD: Rowmanand Littlefield.
- Haji Yousefi, Amir M (2011), *Iran’s Foreign Policy in Afghanistan: The Current Situation and Future Prospects*, Shahid Beheshti University ,Tehran, Available at: http://www.cfr.org/content/publications/ForeignPolicy_Taliban_Paper.pdf .
- J.Feith, Douglas (2008), *War and Decision :Inside the Pentagon at the Dawn of the War ON Terrorism* , Harper Collins Publishers .
- M. Milani, Mohsen (2006), “Iran’s Policy toward Afghanistan”, *Middle East Journal*, Vol. 60, Vol.41, No. 2.
- Maley, William (1998), *Fundamentalism Reborn: Afghanistan and the Taliban*, New York: New York University Press.
- Mearshiemer, John (2001), *The Tragedy of Great Power Politics*, New York: Norton Company.
- Sariolghalam, Mahmood (2003), “Understandin Iran: Getting Past Stereotype and Mythology”, *The Washington Quarterly*.
- Stepanova, Ekaterina (2009), "Iran and Afghanistan: Cross Border Security Challenges, Conflict Management, and Iran-U.S. Relations", *PONARS Eurasia Policy Memo*, No. 5.
- Tarock,Adam (1999), “The Politic of the Pipeline: The Iran and Afghanistan Conflict”, *Third Word Quarterly*, Vol 2o, No 4.
- The National Security of the United State of America (2002), Available at: <http://www.white house.gov/ nsc/ heml>, Accessed on: 2013/06/20.
- The New York Times (2008), “Guns and Poppies”, Available at: <http://www.nytimes.com/2008/08/05/opinion/ 05tue 1.html> , Accessed on: 2013/06/19 .
- White house, *US National Security Strategy (2010)* .
- *WORLD DRUG REPORT 2011(2011)*, United Nation Office on Drug and Crime, Available at: <http://www.unodc.org/unodc/en/data-and-analysis/WDR-2011.html>, Accessed on: 2013/06/24 .
- Zarif, Mohammad Javad (2007), “Tackling the Iran-U.S. Crisis: The Need for a Paradigm Shift”, *International Affairs*, Vol.60, No.2.